

مَائِدَةُ آيْمَانِي

جلد ہفتم

تالیف

عبدالحمید اشراق خاوری

موتسہ ملی مطبوعات امری

۱۲۹ بدیع

* رساله *
شامل آثار قلم اعظمی

مجلد هفتم مائده آسمانی
که بوسیله جناب عبد الحمید
اشراق خاوری علیه بهاء الله الاهی

و

با اجازه محفل مقدس روحانی ملی بهائیان
ایران شهید الله ارکانه و تصویب لجنه
مجلله ملی نشریات امری منتشر شده
است

سوالگه

حضور محترم پاران رحمانی مصروض میدارد این رساله
مجلد ۸ فتم کتاب مائده آسمانی است که شامل (آثار قلم اعلیٰ)
پس از آنکه لجنه ملی نشریات امری تکثیر آنرا تصویب فرمود
بواسطه لجنه ملی نشر آثار امری تکثیر و نشر میگردد .

مجلد ۸ فتم مائده آسمانی

شامل الواح مبارکه ایست که از قلم جمال قدم جل جلاله
در جواب سئوالات مختلفه نازل گردیده از اینقرار :

باب اول - لوح مبارک در جواب سائل که چگونه حروف
علمین بحروف سنجین تبدیل میگردد ؟

باب دوم - لوح مبارک در جواب سائل که کیفیت ادای
حق الناس در عالم بمد چگونه است ؟

باب سوم - لوح مبارک در جواب سائل از اخت و مسیح
و خضر و غیره که شامل سیزده مطلب است .

باب چهارم - لوح مبارک در جواب سائل از بساط
الحقیقه .

باب پنجم - لوح مبارک در جواب عریضه جناب ابوالفضا
گلبایگانی که درباره لوح مانکچن از طبرف
شارالیه سئوالاتی بمساحت اقدس مصروض

داشته است .

باب ششم - قسمتی از لوح مبارك در باره شرح نزول
لوح ملك پاریس وشهادت شهیدان
وشهادت جناب بدیع.

۱۷۳

این الواح مقدسه شامل مسائل مهمه ایست
که زیارتش باعث حصول رون وریحان
احببان با وفای حشرت رحمن
است وفقهم الله علی ما
یحیب ویرضی

الواح مبارکه مندرجه در این رساله از روی نسخه
خطی نقل شد و بقدر امکان در مقابله آن اقدام
بصطل آمد اگر در برخی کلمات و مواضع بانسخ
خطی دیگر مختصر اختلافی موجود باشد بحشی
برنگارنده نبوده ونیست

~~~~~

طهران - شهرالجلال سنه ۱۰۵ بدیع  
اردیبهشت ماه سنه ۱۳۲۷ هـ ش  
اشراق خاوری

مجلد ٥٥ غم مائده آسمانی

### بَسَابِ اَوَّل

لوح مبارك در جواب سائل كه چگونه حروف عليم بحروف سجدين  
تبدیل میگردد قوله تعالى :

«والمجيب ناه آن جناب بدين پدي المرش حاضر  
وهرمقرانه لا يصر فبنا سواه واصل و ما فيه بلحاظ الله طحوظ  
آمد سئوال شده بود از اينكه چگونه ميشود كه حرف عليم  
بسجدين تبديل ميشود و با اثبات بنفي راجع گردد و با  
شمره جنبيه از لطافت ممنوع شود و با مرآت از اشراقات انوار  
آفتاب معاني محروم ماند فتعم ماسئلت و كنت من السائلين  
بسيار سئوال شما مقبول افتاد بچه كه اليوم لازم است ٥ —  
نفسيكه از عرفان معضلات مسائل الهيه عاجز شود از شريعه  
علم ربانيه و فرات حكمت عمده انيه سائل و آمل گردد كه شايد  
بر شحي از آن مشروب شود و بر بسا سكون و ايقان مستريح  
گردد و نسئل الله بان يصمدك الي مقام تشهد جمال القدم  
بهصرك و تنقذع بصرا المالمين و تسمع نغماته بانك و تنقطع  
عن افئدة كل من في السموات والارضين و يطهرك عن دنس  
الدنيا و ما فيها بحيث ان ماتمر على شئ الا وقد تسمع منسه

بأنه لا اله الا هو وان طالعة الاعلى لهما في الملاء الاعلى  
وضيائه بين الارض والسما و كبريائه لمن في ملكوت الامر  
والخلق وكذلك يتناق ككشفي ان انت من الساميين چه كه  
اليوم بره رنفسى من عند الله فرض شده كه به چشم و گوش  
وفؤاد خود در امر او ملاحظه نمايد وتفكر كند تا از بد ايع  
مرحمت رحمن و فيوضات حضرت سبحان با شراقات شمس  
معانى مستفيرا وفائز شود و علقى كه جميع نامى را از لقائه  
الله محروم نموده و بنا سواه مشغول داشته اينست كه بوه م  
صرف كفايت نموده اند و بآنچه از امثال خود شنیده قناعت  
كرده اند براى مهلك تقليد مشى نموده اند و از  
مناجى تجرید محروم شده اند امر الهى چون عيسى  
نورانى ظاهر و لاشع بوده اينكه بعضى از ادراك او محتجب  
مانده اند نازر بان است كه گوش و قلب را بالايش كلمات  
ناس آلوده اند والا اگر ناظر باصل ميزان معرفت الهى  
باشند رگز از سبيل هد ايت محروم نگردند حال خود  
آنجناب ملاحظه نماييد امر از دو قسم بيرون نه يا آنكه  
اهل بيان مفرند بقدرت الهيه يا نه اگر مصترف نيستند  
باين نفوس حرفى ندارند چه كه از مل قبل محسوبند كه  
يد الله را مفلول دانسته اند چنانچه رب العزه خير  
داده بقوله تعالى يد الله مفلولة واگر مصترفند بايد ايع

قدرت ربانی در اینصورت اعتکاف باینگونه مسائل لغو بوده و باطل خواهد بود چه که عجزشأن خلق بوده و آن ذات قدم لزال بر عرش قدرت و اقتدار مستوی و اگر اراده فرماید بحرفی جمیع من علی الارض را بسماوات امر متصاعد فرماید و بحرف دیگر بادی رتبه خلق راجع نماید ولیکن لا حد ان یقول لم و بم و من قال فقد کفر بالله و اعرض عن قدرته و حارب بنفسه و نازع بسلاطنه و کان من المشرکین فی السواح عز حقیق و همچنین قادر است باینکه در وقت اراده فرماید مثل هر نفس خود را در بین بریه صیوت نماید و در حین ظهور او باید از نفس نامور او تعالی حجت و دلیل خواست اگر بآن حجتیکه لزال مابین ناس بوده اتیان فرمود دیگر توقف با بال است بلکه اگر کل من فی السموات و الارض اقل من حین توقف نمایند از ادل نار محسوب اگر چه جمیع ادعای ولایت نمایند عزیز میکند در که را اراده فرماید و دلیل میفرماید در که را بخواهد لایسئل عما یفعل حال آنجناب بانصاف ملاحظه نمایند اگر نفسی بجمیع شئون قدرتیه الهیه ظاهر شود و علاوه بر آن اتیان نماید بآن حجتیکه لزال بآن اثبات دین نامر شده و امر الله بین بریه او ثابت گشته و ممذک از چنین ظهور که نفس ظهور الله بوده نفسی امراض نماید و باعراض هم کفایت ننموده بر قتلش قیام نماید آیا بر چنین نفسی

چه حکم جاری قل حکمه عند الله بحکم مايشا کما حکم  
بالحق ولكن الناس م لا يشمرون آياد ره بچ عهدی و طتی  
چنین امری جایز بوده لا فونفسه الرحمن الرحيم اگر  
بگویند این ظهور نباید ظاهر شود چنانچه مشرکین گفته اند  
در این صورت قدرت و اراده حق منوط و معلق با اراده خلق  
میشود فتعالی عن ذلك علوا کبیرا چنانچه در ظهور سستی  
کل نام از عالم و جاهل باین سخنها ی مزخرف بیمه نسی از  
حق محروم شده اند و از علیین بقا بسجین فنا راجع گشته اند  
و بگمان خود بر اعلی مقمدا ایمان مستقرند فبئس ما عملوا  
فی انفسهم و كانوا من المتوهمین فی ام الالواح مذکور  
باری نظر را از ماسوی الله بردار و بحق ناظر شو و عا یظهر  
من عنده چه که دون او لاشی محض بوده و خواسته بود  
و اگر الهوم کل من فی السموات و الارض حروفات بیانیه شوند  
که بمصد هزار رتبه از حروفات فرقانیه اعظم و اکبرند و اقل من  
آن در این امر توقف نمایند از ممرضین عند الله محسوبند  
و از احرف نفی منسوب حق جل و عز را با حدی نسبت و ربط  
و مشابهت و مشابکته و کل بنسبتهم الی عرفانه مفتخر  
و معزز بوده و خواهند بود جمال سبحان بر عرش رحمت  
مستوی و پرتو انوار شمس فضلش بر کل اشیا بالسویه اشراق  
و تجلی فرموده و جمیع من فی الطک بین یدی الفضل در صقع

واحد قاشند و ذره را بر ذره افتخار و زیادتى نه الا بسبقها  
 الى عرفان الله و لقاءه فطوبى لمن عرفه بنفسه و انقطع  
 عما سواه اى على بشنونند الله را و محقرى وارد شوک لا زال  
 مقدس از اسما بوده و خواهد بود تا بهیچ اسمى از جمال  
 مسمى و سلطانیکه باراده قلش ملکوت اسما خلق شده محروم  
 نگردى فوالله الذى لا اله الا هو که مقصود از این بیسمان  
 آن است که شاید آنجناب و معدودى خرق حجاب نموده  
 بسر ادق قدس محبوب که مقدس از ظنون و اوام عباد نموده  
 در آیند و الا انه لمتعالى عن اقبال الخلق و اعراضهم  
 و مقدس عن المالمين آيا در حین اشراق شمس لا یقاس است  
 نفسى سنوال نماید که چگونه میشود نور انجم اخذ شود و حال  
 آنکه ملاحظه مینماید که نور آفتاب روشنى او را معدوم نموده  
 بلکه در این مقام نجوم طالب العلم لیکن و از نور نهار معرض  
 چه که قدر و ضیا نجوم در لیل مشهود است و از تجلی نبر يوم  
 معدوم و مفقود میگردند فسبحانم عن المثل و الامثال چه  
 که لا زال نیر جمالش مستثنى بوده و احدى با او نبوده و کل ما  
 سواه در امکانه ترا بیه همشیت امکانیه خلق شده اند و با و راجع  
 خواه نشد و انه جل و عز در مقصد امتناع و مقر ارتفاع خود  
 لم یزل ولا یزال مقدس از کل بوده و خواهد بود بسیار  
 عجب است که از تغییر و تبدیل اسما ناس تعجب مینمایند

و متحیر شده اند با آنکه جمیع در کل حین تفسیر و تبدیل  
 مظاهر اسما و مطالع آنرا ببصر نگاه مشاهده مینمایند  
 ومع ذلك بحجبات و دمی و کلمات شرکیه چنان محتجب  
 مانده اند که از آنچه ببصر نگاه ملاحظه مینمایند غافل  
 شده اند ای سائل اسما و صفات الهی را موصوم بدان  
 بدانکه جمیع اشیا که مابین ارض و سما خلق شده مظاهر  
 اسما و مطالع صفات حق تعالی شأنه بوده و خواهد بود  
 غایت اینست که انسان نسبت بدو خود اعظم رتبه و اکبر  
 مقام خلق شد و اگر در سما متری فی خلق الرحمن من تفاوت  
 ارتقا نمائی در خلق رحمانی و مطالع عنین سبحانی تفاوت  
 و فتور نبینی فطوری لمن یأر فی هذا الهواء الذی مادیات  
 فيه اجنحة المریبین و حال ملاحظه نما در جمیع این مظاهر  
 اسمیه الهیه از اشجار و افنان و اغصان و اثمار و همچنین  
 در اوراق و ازهار و کلسا زینت علی وجه الارض که در  
 اول بجه مقدار باروت و لذافت و نضارت نگاه میشوند  
 و بعد از مدتی کل از خلق لذایفه عاری شده بارض راجع شوند  
 و چه مقدار از ثمرات جنسیه که تفسیر نماید بشأنیکه از رائحه  
 او انسان اجتناب نماید باری کل در علو و دنو و تفسیر  
 و تبدیل مگر مظاهر کلیه الهیه که بنفسه لنفسه فاعم و باقیند  
 قسم بافتاب صبح معانی که لسان الهی بشأن و اندازه

ناس تکلم میفرماید چه که اکثری از ناس به بلوغ نرسیده اند  
 و الا باهی از علم بپروجه عباد مفتوح میفرمود که کل من فسی  
 السموات والارض بافاضة قلبه او از علم ماسوی خود را غنی  
 مشاهده نموده بر اعراش سکون مستقر میشدند و نظر بصد م  
 استعداد ناس جوان را علم ربانی و اسرار حکمت صمد انسی  
 در سما مشیت الهی محفوظ و مستور بمانده تا حین حرفی از آن  
 نازل نشده و بعد الامر بیده بفعل مایشاء و لایسئل عما شاء  
 و هو الملیم الخبیر و اگر از این عهد میشنوی پره ای تجدید  
 و تقلید را بیفکن و به پره ای تجرید در این دوا ی قدس توحید  
 پرواز کن تا از شبهات و همیه و اشارات ربیبه خود را مقدس بایی  
 و بانوار یقین خود را منور بینی بگوش جان کلمات رحمانی را اضفا  
 نما که شاید قلب از غبار مکرده او بام که در این ایام گل من  
 فی الطلک را احاطه نموده مطهر شده بمنظر الکررا جع شود  
 و چون باین مقام اقدس اطمینان فائز شوی طلاحظه مینمائی که  
 مقصود ما فی البیان که از سما مشیت ظهور قبل نازل شده  
 این ظهور بوده و خواهد بود فوالذی نفس حسین فی قبضة  
 قدرته که اعظم از این امر در بیان نازل نشده ببصر منیر حدید  
 در او ملاحظه نمائید تا بر مقصود کلمات قدس ربانی مطلع شوید  
 و در جمیع اوراق والواع و رفاع و صحف وزیر و کتب کل ناس را  
 وصیت فرموده و از جمیع اخذ عهد نموده که مبادا در حین



تسمه کینونات الخلق لم تظهر وان كلما قدر آیت من النطفه  
 الی ما کسوناہ لحما ثم اصبر حتی تشهد خلقا آخر قسـل  
 فتبارک الله احسن الخالقین و ۵۰ مجنبن بعدلیم میفرماید  
 ۵۰ اذا ما وعدناک قبل الذی اجبتناک اصبر حتی یقضی عن  
 البیان تسمه فاذا قل فتبارک الله احسن المبدعین و  
 میفرماید فلتراقبن فرقی القائم والقیوم ثم فی سنة التسع  
 کل خیر تدرون حال قدری در این کلمات تفکر فرمائید  
 و ۵۰ مجنبن در فرقی قائم و قیوم تفکر لازم چه که این عیب از  
 احزان وارده قادر بر تفسیر کلمات الله نه فوالله الذی لا اله  
 الا ۵۰ و که تبلیغ امر الله این عید را بر تحریر این لوح مضطر  
 نموده که شاید مصباحی بنند در مشدود امکان مستثنی شوند  
 وبقدره الله بر سر این منلوم فرید قائم گردند اذ الکشی  
 یهکی علی ضری و بما ورد علی من الذینهم خلقوا بقولی  
 واز ۵۰ گذشته امر بمقامی منجر شده که با آنکه ظهور آیات  
 قدس ربانی بمشابه غیث ۵۰ اطل از سما مشیت من فیر مکث  
 و سکون نازل و من دونها آیات قدرتی و ظهورات الهیه  
 که عالم را احاطه نموده بشأنی که ملل قبل مدعن و معترف  
 شده اند معذک باید بادل استدلای نمایم و امری را که  
 لا زال مقدس از دلیل بوده بدلیل ثابت نمایم که لعل معد و لا  
 بسما شهود صعود نمایند غللی فوق این در عالم الهی نه

که جمال قدم بدون خود استدلال بر حقیقت خود نمایند  
 بعد از آنکه چون شمس در قطب زوال سما لا یزال مشهور  
 و لا شی است فسیلم الذین ظلموا نفسهم الله ای مرجع  
 بر جمیع و بلا یای محتومه و قضایای مثبتة بشأنی وارد که  
 جز حق احدی بر احصای آن قادرند در کل حین رماح  
 بفضاء از شدت اعداء بر یکل بقا وارد و لقد جائنی مظاہر  
 نفس الله فی ضحی من الیوم بیكون وینوحون قالوا یا اسفا  
 علی یوسف الله المہیمن القیوم فقد القوه عبیدہ فی الجیب  
 ثم فی انفسهم یتفرجون فل یاملوا البیان اتقتلون نقیلة  
 الا ولی وتقرئون آیاته فی کل عشی ویکور تالله قد فعلتکم  
 ما لا فعلت امم القبل ویشهد بذلك عباد مکرمون ان انتم  
 تنکرون اتقتلون الله باسیاف النفس والہوی ثم علی مقاعدکم  
 بذکرہ تشتغلون و آیاتہ تستدلون کذلک فعل کل امة بالله  
 حین ظہوره بمناسبتہ نفسہ فی کل عصر وکذلت فعلوا وکانوا  
 ان یفعلون قل الیوم لن یتحرك علی اسماء و لا قلم الله  
 المہیمن المزیز القیوم ولن یرتد الیہم طرف الله ولن  
 یأخذہم نفحات قدس محبوب الیوم اگر عباد از این آیات  
 قدس الہیہ و ظہورات عز صدانیہ اعراض نمایند بچہ حجت  
 و دلیل اثبات دین خود نمایند بگوای اہل بیان ببصر  
 حق بمنظر اکبر ناظر شوید چہ کہ ببصر دون خود مشہود

نگردد اینست که ظهیر قلم میفرماید ایاکم فانظروا الیه  
 بعینه فمن ینظر الیه بعین سواه لن یمرفه اهدا و بعد از  
 وصایای لایحیی عباد خود را در این امر میفرماید فیالهی  
 انت تعلم ہائی ما قصرت فی نصحن ذلک الخلق و تدبیری  
 لا قبالہم الی اللہ ربہم و ایمانہم باللہ ہارثہم الی آخر قولہ  
 روحی فداه قسم بجمال قدم کہ از این بیان کہ از قلم رحمن جاری  
 شدہ قلب کل اشیا محترق گشتہ و دردی بصری از این کلمات  
 نوحہ و حنین مظهر اسما و صفات را ادراک مینماید ولکن  
 لا یزید الظالمین الا غرورا و خسارا ای علی گوش جان بکشا  
 و کلمات رحمن کہ در شیوم اسما نازل شدہ اصفا نعاک  
 میفرماید یا قرۃ العین لا تجعل یدک مبسوطة علی الامر  
 لان الناس فی سکران من السروان لك الكرة بمدد ذال دورۃ  
 بالحق الا کبر ذ نالک فاطہر من السر سراً علی قدر رسم الابرہ فی  
 الطور الا کبر لیموتن الطور ہون فی السینا عند مطالع رشح من  
 ذلک النور المہین الحمراء باذن اللہ الحکیم و ہواللہ قد  
 کان علیک بالحق علی الحق حفیظا و حال کرة ظاہر و طور ہون  
 معدوم و مفقود چنانچہ شاہدہ میشود ہا آنکہ میفرماید  
 طور ہون میت و لاشئی و معدوم میشوند ممذک تصعب مینماید  
 از اینکہ ثمرہ طوبی حنظل شود چنانچہ بعینہ ہمین را سؤال  
 کردہ اند و یا صور علیین ہسجین تبدیل گردد لا زال امر

الهی محدود نبوده و نخواهد بود کل مرایای موجودات  
 اگر در حین ظهور بشمس سما<sup>۱</sup> قدم مقابل شوند در کل انوار  
 شمس ظاهر و لایح و منطبع و مرتسم و بمجرد انحراف از کل  
 اخذ میشود فانظر فی الشمس ثم فی المرایا لکن تجد الی  
 ما یلقیک الروح سبیلا این نبیل مرفوع در اثبات امر اللسه  
 بما القی الله علی فؤاده الواحی نوشته و در ابتدا باین آیه  
 که از سما<sup>۲</sup> مشیت ظهور قبل نازل شده استدلال نموده  
 قوله عز ذکره قل اللهم انک انت الهان الالهین لتوتین  
 الالوهیه من تشاء و لتزغن الالوهیه عن تشاء الی آخر و كذلك  
 قل اللهم انک انت رباب السموات والارض لتوتین الربوبیه  
 من تشاء و لتزغن الربوبیه عن تشاء الی آخر بآنکه سلیمان  
 وجود باین صریحی فرموده که عطا میفرماید الوهیت و ربوبیت  
 را بهر نفسی که اراده فرماید و اخذ میفرماید از هر که بخواهد  
 خداوند قادریکه مقام الوهیت و ربوبیت که اعلی مقامات است  
 اخذ فرماید قادر نیست بر اینکه از بیگلی قمیص اسم خود را  
 نزع نماید یا آنکه حلوی را بمر تبدیل فرماید سبحان الله  
 عما یتوهمون الصبار فی قدرته فتعالی عما ینصفون حال  
 مشاهده نمائید که تا یر قدرت و عظمت در چه و اطایران  
 مینماید و ناس در چه اماکن توقف نموده اند آیا آیه انسه  
 علی لکشی قدیر را چه معنی نموده اند و از یفعل ما یشاء<sup>۳</sup>

ولا یسئل عما شاء چه ادراك کرده اند ای عباد از او من  
 بیوت برکن شدید متمسک شوید و از ظلمات جهل و نادانی  
 بفجر منیر علم ربانی توجه نمائید و کاشراهل بیان در آیسه  
 مبارکه که ابن نبیل ذکر نموده تفکر نمایند که شاید از سبل و هم  
 بصراط یقین در آیند ای علی یک قدم از این ماه عذب حیوان  
 که در الحلمات کلمات سلیمان اسماء و صفات مستور شده به اشام  
 تا از کدورات ایام و شبهات انام و اشارات غافلین و دلالات مفهین  
 پاک و مقدس شوی و ابواب علوم نامتناهی ربانی بوجه قلبت  
 مفتوح شود تا آنکه موقن شوی باینکه سلیمان قدم قادر  
 است بر آنکه در ساعتی جمیع اشیا را بخلع اسما حسنی مفتخرو  
 ممرز فرماید و در ساعتی غری از جمیع اخذ نماید و انی اشکوا  
 الی الله من هولاء العباد لانهم ینظرون الی بما عندنا هم لا بما  
 عندی و یقاسون نفس الله بانفسهم و کلماته بکلماتهم فوالذی  
 نفسی نفسه لو ینفط من الیوم کل من فی السموات والارض و  
 یقبلن الی الله لیعلمهم من بدایع علمه ما یفنیهم عن العالمین  
 و در این سنه شداد بعضی از عباد اینگونه مسائل ستوال نمود  
 اند و بعد حاضر لدی المرش جوابهای مدکمه شافیه کافیه  
 نوشته ارسال داشته عجب است که شما ندیده اید و در این  
 ارض هم بعضی از شبهات القاء نموده اند که شاید نفوس  
 قدسیه را بحجبات کلمات قلبیه محتجب دارند و لکن غافل از

اینکه نفسی که در هوای بافضای قدس الهی طیران نمود  
 و از خرمیهای علوم نامتناهی ربّانی القاط فرمود بشبههات  
 و همیه ممنوع نشود و محروم نگردد قل من ورد علی بحر الا عظم  
 لن یلتفت الی سراب بقیمه ولن یشرب من ماء الحمیم اگرچه  
 لایق نه که قلم اعلیٰ بذکر کلمات اولیٰ البغضاء بیالا یسند  
 و باحرکت نماید ولیکن نظر به تبلیغ رسالات ربّانی مفری نه  
 نه شاید جادلی به بحر علم درآید و یا گمگشته وادی غفلت  
 و تسبیان بیمن رحمن خراعد و انه لیهدی من یشاء الی  
 صراط البها و انه علی کل شیء قدیر ولیکن این ذکر و بیگان  
 برای نفوسی است که فی الحقیقه طالب سبیل هدایت باشند  
 والا علیل غل و بغضاء را سلسبیل طاهر نمایند چنانچه  
 الیوم اکثر اهل بیان جمیع ظهورات قدرتی و شعونات الهیه  
 و آیات منزله را بچشم خود دیده اند و بگوش خود شنیده اند  
 ممذک ببغضی قیام نموده اند که ذکر آن ممکن نه الا مسن  
 فتح الله بصره و ابده علی امره و اخرجہ عن ظلمات الودم  
 و هداه الی صراط المزیز الذمید و تمسک باموری جستمانند  
 که لم یزل عند الله مذکور نبوده و بشأنی غافل اند که بحجر  
 ساجد شده اند و از منظر اکبر و جمال الطهرانور معرض گشته  
 و رب معبود شمر من عابدیه خیر منه ان یا علی قل الیوم  
 انتم و معبودکم عند الله فی حدسوا فمن امن منکم فقد امن

من فزع الاكبر ومن اعرض فقد خرج عن صراط الله وان هذا  
 لهو الحق وما بعد الحق الا الضلال اياكم اياكم يا ملاه البيان  
 لا تكفروا بالله ولا تحاربوا بمظهر نفسه ولا تجادلوا بالذی  
 جائکم عن مشرق الامر يسلم ان صبين اياکما منینما ید که  
 امر الله باعراض ممرضین ممنوع شود ویا انوار شمس مزیا قسی  
 باکام انفس ظلمانی مستور ماند لا فوالذی نطق فی صدری  
 وبمشنی بالحق وارسلنی علی العالمین و بعضی از مشرکین  
 از جمله شیبهات که در این ارض القاء نموده اند اینست که آیا  
 میشود ذهب نحاس شود قل ای وری ولیکن عندنا علمه  
 نعلم من نشاء بعلم من لدنا ومن کان فی رهب فلیسئل الله  
 ربه بان یشهده وینون من الموقنین و در رسیدن نحاس بر  
 ذهبیت همان دلیلی است واضح بر عود ذهب بحالت اولو  
 هم بشمرون جمیع فلزات بوزن و صورت و ماده یکدیگر  
 میسند ولیکن علمه عندنا فی کتاب مکنون میگوئیم علم ممرضین  
 باین مقام تصور نموده که ادراک نمایند ذهب نحاس میشود  
 آنقدر هم ادراک ننموده که تراب میشود این رتبه که مشهود  
 هر ذی شعوری بوده که کل از تراب عالم و تراب راجع و تراب  
 در قدر و قیمت ارضی از نحاس است چه که او از اجسام محسوس  
 و نحاس از اجسام و این بسی ظاهر و هوید است و اگر نحاس  
 لایق و بالغ مشاهده میشدند در آینه در این مقام ذکر بعضی

از علوم مستوره الهیه میشد و لدن قضی ماقضی بر هر ذی بصری  
 مشهود است که حق تعالی زکرة برگشتی قادر بوده و خواهد  
 بود البته اگر بخواید بمجرد اراده ای ذهاباً بنحیاس  
 تبدیل میفرماید و این عجز در موجودات موجود و مشهود  
 و انه لهوالمقتدر المزیزالقادر المحمود نادر را مظهر نموده  
 بمنابر اکبر توجه نماید و از اشجار لا یفنی ولا یثمر منقطع شوید  
 این است از بدایع امر الهی فمن شاء فلیقبل و من شاء فلیصر  
 فمن اقبل فلنفسه و من اعرض فلها و علیها و انه لهوالمقدس  
 من الخلاق اجمعین . در شینان تفکر نما که معلم ملکوت  
 بوده در ملا<sup>۱</sup> اعلی و در مدائن اسما<sup>۲</sup> باسما<sup>۳</sup> حسنی معروف  
 و بسند باعراض از اعلی رفیق اعلی بادی ارش سفلی مقرر گرفته  
 كذلك یفعل ربک ما یشاء ان انت عن الموقنین از اینها  
 گذشته بیت عتیق که کعبه موجودات بوده و محل اواف مظا<sup>۴</sup>  
 اسما<sup>۵</sup> و صفات چرا از این فضل کبری محروم شد از اتفکروا  
 یا اولی الالباب کشتی در قبضه قدرت الهی اسیرند و در کل  
 حین بآنچه اراده فرماید قادر و مقتدر است قدرت محیطه اش  
 در هیچ اوان از مظاه<sup>۶</sup> را مکان و اکوان سلب نشده و نخواهد شد  
 اسرار مثنونه اثر راه<sup>۷</sup> گوش لایق استماع نه و حوریات معانی  
 مقصوره علمیه اثر راه<sup>۸</sup> چشمی قابل مشاهده نه چه مقدار از  
 دنیا کل نظم که بقمیم عدل بین عباد معروف شده اند و چه

مقدار حقایق عدلیه که در اثواب ظلم اشتهار یافته اند  
نظر در این نام نما که حال نصف من علی الارض با و عاکسف  
شده اند و من دون الله مصبور اخذ نموده اند و باین مرض  
مبتلا نشده مگر آنکه بوجه م و تقلید اکتفا کرده اند و از سلطان  
توحید اعراض نموده اند باری الیوم مظاهر کل اسماء و صفات  
در صقع واحد و موقف واحد مشهودند الا من عمداً الی الله  
کذلك تلقى عليك لذل تطهر نفسك و صدرك عن کلمات العا  
لمین  
و تسمع ما غرد الروح علی افنان هذه السدرة التي احاطت کل  
من فی السموات و الارضین قل یا ملاء البیان تالله الحق  
لم یکن هذا من تلقا نفسی بل بعانطی الله فی صدري وما  
ظهر من سلطانی و جرى من قلبي برهانی ثم حجتی ثم  
دلیلی ان انتم من المنصفین قل انتم بان حجة آمنتکم بعلی  
من قبل حین الذی ظهر بالحق و جرائکم بسلطان بین و بای  
بره ان صدقتم آیاته و ادعتم بره انه و خضعتم عند ظهورات  
امره المهیمن المتعالی العزیز المنیر و ان تقولوا انا آمنابہ  
بنفسه و اکتفینا بحجیته نفسه عما سواه قل تالله هذا نفسه  
قد قام بین الی باد و ظهر بسلطان اسمہ المقتدر المهیمن  
الصلی المنظیم و ان تقولوا باننا آمنابها نزل علیه من آیات الله  
العزیز الغالب القدر فتلك آیاته ملئت شرق الارض و غربها  
اذا فاستمعوا لما یوحی عن شأنا المقدس الذی یسمع من

ارياحها ما سمع اذن الحبيب في مصراع القدس ثم اذن الروح في سموات الامر ثم اذن الكليم على اذن العز عمن شجرة الله الناطق المميز بالحكيم و من دونهم قد ظهر هذا الخلام بسلطنة التي علت على السمكات ويشهد بذلك السن الكائنات ان انتم من الساممين ثم قل لروسا البيان امين كنتم حين الذي اضاربت فيه انفس العباد و زلت فيه الاقدام و غشى الرعب قلوب الراسخين و قام على كل العباد من عذاب شتى و ما استنصرت من احد الا الله الذي بمثني و ارسلني عن العالين تالله هم كانوا مستورا خلف قناع النساء فلما ظهر الامر بسلطانه اطمئنوا في انفسهم و خرجوا عن الحجاب فاول ما فعلوا عرضوا عن الذي به ثبت ايمانهم كذلك كسان الامر و انك كنت من الشاهدين و انك ان لن تصدقني بمسند الذي شهدت بصيحتك يصدقني كل الاشياء و عن وراثتها لسان الله الصادق الامين ان يا جمال الكبرياء بين الارض و السماء غير اللحن لا هل الانشاء ثم غن على افنان البقاء على لحن عجمي ضيع ليكشف اسرار الامر فيما رقم من هذا القلم المحكم المتين چه كه جميع نامر بلفات عربيه مدالغ نسسه و ادراك كلمات پارسيه اسهل است نزد اهل لسان .

ای سائل آنچه از اساسی در کتاب الهی از ذکر طوبی و سدره منتهی و شجره قصوی و ورقه و ثمره و امثال آن مشاهده

مینمائی موهوم بدان مقصود از جمیع این اسامی عند الله مؤمن  
 بالله بوده و خواهد بود و مؤمن تا در ظل سدره الیهیه ساکن  
 از سدره طوبی و علیین عند الله محسوب و بعد از اعراض  
 از سدره نار سجهین مذکور و در حین ایمان افنان و اغصان  
 و اقراق و اثمار او جمیع از اثبات مشهود و بعد از اعراض جمیع  
 از نفس محسوب میشود و بسا نفسیکه در اسمیل از ابها سدره  
 بقا است و در ابکار از ادنی شجره فنا و كذلك بالعکس لو انت  
 من المعارفین مؤمن را در حین اقبال او الی الله جنتسی  
 مشاوده کن بائمال تزئین بشأنیکه جمیع آنچه در جنس است  
 شنیده ای در او مشاوده نما از افنان علمیه و اثمار معارف  
 الیهیه و انهار بیانییه و ازهار حکمتیه و فوق ذلك الی ان یشاء  
 الله در او موجود همین نفس بمینه بعد از اعراض نفس او  
 میشود مع آنچه متعلق باو بوده كذلك یمد الله النور بالثلثة  
 والثلثة بالنور لو انتم تفقهون . آیانشنیده که ظهور قلبم  
 در ارض همین حکم جاری فرموده چنانچه میفرماید بر هر ارضی  
 که مؤمن مستقر نشود از ارض جحیم محسوب چنانچه الیوم مقر  
 عرش ارضی واقع شده که ابد امصروف نبوده و لکن الیوم  
 مفضین جمال رب العالمین خود را از علیین محروم ساخته اند  
 و در قصر سجهین مفر گرفته اند و بزعم خود در اعلی مقعد جنت  
 ساکنند چنانچه ملل قبل هم بهمین اوام مشغولند از ا

بیشتر هم قلم الامر بحذاب هوم عقیم این قوم را لایق آنکه عجل  
 من دون الله اخذ نمایند و با وساجد و عاکف شوند چنانچه  
 شده اند کجالاتی اند بهیوای قدس صمدانی طیران نمایند  
 و با سماء عز الهی راجع شوند چنانچه مشاهده میشود آنکه  
 طبعش گل میل نموده ابد ا بگل طفتت نه كذلك يضرب  
 الله مثلا لعل الناس هم یحسرون ایانشنیده اید که میفرماید  
 بسا شجره اثبات که در ظهور بعد از شجره نغی میشود  
 باری الهیوم در نفسی که از کل آنچه باین عباد مشهود مذکور  
 است منقطع نشود و جمیع را چون کف طین مشاهده نماید  
 ابد قادر نه که باین دوات طیران نماید و با مقرر سلطان عز  
 تقدیس در آید لزال مؤمن اقل از کبریت احمر بوده و خواهد  
 بود و علاوه بر این شمس صمانی که از مشرق اصبح رحمانی  
 اشراق نمود این بسی مبرهن و واضح است که ثمره بنفسه  
 لفسه موجود نه بلکه باعانت الهیه از امکانه ترابیه صمد  
 نموده تا باین رتبه ظاهر شده که مقام ثمری باشد و آن مقتدر  
 او را با این مقام فائز نمود بهمان قدرت قادر است که او صد  
 هزار امثال او را در اقل من آن از اعلی مقرر بقا بادی مقرر  
 فنا راجع فرماید و همچنین بالمکس و این از سنن او بوده  
 و خواهد بود چه که قدرت محیط و قضایای محتومه آن سلطان  
 احدیه لزال بر کشتی نافذ بوده و اقل من ان از ظهورات

قدرت خود ممنوع نبوده ف سبحان الله عما یظنون الحقوه مون  
 بسا لثالی اسرار که در اصداف بحار اسم ربك الستار مستور  
 بوده و خواهد بود که اظهار آن سبب اثار اقدام غیر مستقیمه  
 شود باری الیوم فضلی ظاهر شده که اگر اراده فرماید  
 از کفی از طین کل حروفات اولیه و آخریه را بصوت فرماید  
 قادر است ممذک بسیار حریف است انسان در این ایام که  
 جمال رحمن بتمام فضل ظاهر شده خود را بغیر او مشغول نماید  
 دع کل من فی السموات والارض لاهلها ثم ادخل فی غمرات  
 هذا البحر الذی لن یوجد فیہ الا لثالی ذکر اسم ربك الملئ  
 المقتدر العظیم اینست بدایع ظهورات شمس امر رحمن که  
 از افق اصبح ملک امکان اشراق فرموده فطوبی للعالمین  
 ومن دون ذلك ان ربك لغنی عن العالمین ای بسا نفوسیکه  
 الیوم در بحر نار مستغرقند و مستشعر نیستند بلکه خود را از  
 اجل جنت میدانند چنانچه ام قبل هم باین ظنون سرورند  
 قسم بآفتاب عز قدس تجرید که این ظهور اعظم از آن است که  
 بدلیل محتاج باشد و بابه برهان منوط گردد قل ان دلیله  
 ظهوره و حجه نفسه و وجوده اثباته و برهان قیامه  
 بین السموات والارض فی ایام التي فیها اضطربت کل من  
 فی ملکوت الامر والخلق اجمعین وان لن تقدرن ان تخرقنه  
 بما فصلنا لکم فاعرفوه بما نزل من عنده و كذلك قدر لکم فضلا

من عنده و انه له والفضل القديم قلم اعلى مي فرماید ای علی  
 یکبار بخاور تقدیس قدم گذار و بقلب فارغ و لسان طاهر  
 ربّ ارنی گو تا لزال از مکمن قدم بیزوال انظر ترانسی بشنوی  
 و بقاء جمال بهمثال حضرت ذوالجلال فائز گردی یعنی  
 لقاء مظهر نفس او که بیک تجلی از تجلیات انوار فنشش پتفنی  
 اشجار الوجود من الغیب والشم و د بمانعاً سدره الطور  
 اینچنین احادیث فرموده فضل سلیمان یفعل ما یشاء و لکن  
 الناس م فی و م عظیم و حجاب غلیظ و غفلة صین اینست  
 شأن این ناس که لزال بقول حق افتخار مینمایند و از نفس او  
 معرض مثل حجر را طواف میکنند و از اماکن بمیدهد طوسی  
 سبلهای سمره مینمایند و از جان و مال میگذرند تا بزیارتش  
 فائز شوند و لکن از سلیمان مقتدریکه بقول او صد هزار امثال  
 این حجر خلق میشود غافل بلکه معرضند چنانچه ملاحظه  
 شد در سنه ستین و د چنین در این ایام بصر منیر را بصد  
 هزار حجبات و د میه و سبحات نفسیه مستور مینمایند و بعد  
 فریاد بر آرند که آفتاب جهان آفتاب عز صمدانی طالع نشسته  
 و اگر م ادراک نمایند سئوال نموده که فلان نجم چگونه میشود  
 نورش محو گردد و یا زایل شود دیگر غافل از اینکه بوجود شمس  
 بمحو نوره چنانچه مشاهده میشود که در ایام انوار نجوم محو  
 و لا یظهروند باری عنقریب بد قدرت محیطه الهیه نفوس

چند خلق فرماید که جمیع احجاب را خرق نمایند و بی ستر  
 و حجاب بمکن ربّ الارباب در آیند و در سبیل محبوب از همین  
 آبی مخمور نشوند و از همین ناری جزع ننمایند غیر مصیبت را  
 مفقود شمردند و ماسوائی مقصود را معدوم مشاهده نمایند و در  
 کل اوان اهل امکان را بسلاسل بیان برضوان قدس رحمن  
 کشند قسم بآفتاب معانی که انوار این نفوس اهل ملائطی  
 راستنیر نماید چنانچه شمس اثل ارض را ان یا علی دع ما  
 عندك وخذ ما یأمرک به الله و ان هذا لیغنیك عن العالمین  
 و من دونه لا یسمن و لا یفنی بوده و خواهد بود تمسک  
 بالمرؤة الوثقی و دع ما یأمرک به الهوی تالله الحق ان هذا  
 الحبل المحکم الذی ظهر بین الارض و السماء فمن تمسک به  
 فقد نجی و من اعرض فقد هلك باری الیوم در نفسی حق  
 منبع را بدون او تعالی بخواد و عارف شود و یا ادراک نماید  
 مثل آنست که از آنکه طالب ارائه سبیل نماید و هذا لن یمكن  
 اهدا دلیله آیاته و سلطانه اثباته ای علی بلسان بدیع  
 پارسی کلمات ربانی را اصفاء نما و اگر توشنوی البته قدرت  
 محیطه الهیه انفسی بدعا خلق فرماید که بشنوندند ای او را  
 و بر نصرا مرش قیام نمایند لیس هذا علی الله بهزیز اگر از  
 شمال و دم بهمین یقین راجع شدی و از کوشش عرفان جمال رحمن  
 که در رضوان معانی جاری شده مرزوق گشتی بگوای اهل

بیان بکدام دین متدینید و بر کدام صراط قائم اگر بگویند  
 نقطه بیان روح ماسواه فداه بگویند چه حجت و دلیل بآن سلطان  
 سبیل موافق شده اید و معترف گشته اید اگر بگویند او را بنفسه  
 شناخته ایم بگوید زانکه بصریح چه که الی حین بنفس خود  
 عارف نشده اید تا چه رسد بنفس الله القائمة علی کلشی و اگر  
 م ۵ این قول از این نفوس مسموع آید چرا بنفس الله الذاهره که  
 چون شمس مشرقست مذعن نشده اند و اگر بگویند بآیات  
 منزله مؤمن شده ایم چرا بآیات که بمشابه غیث انزال از سما  
 غیب در کل حین نازل است کافر شده اند قل اتؤمنون ببعث  
 الکتاب و تکفرون ببعث فویل لکم یا معشر الظالمین و من دون  
 این دو مقام ظهورات قدرتی و شعونات الودیه که عالم را  
 احاطه نموده بشأنی که برای نفسی مجال اعراض نمانده  
 الا بان یسکون مصرعاً بقله عن الله و انبیائه و اعفیانها و اودا<sup>ته</sup>  
 قریب بیست سنه میشود که این عبد آنی بر بستر راحت  
 نیاموده و در کل حین در ارتفاع امر الله بنفسه کوشیده قسم  
 سلطان لا یصرف که از اول ابداع تا حال چنین قدرتی  
 ظاهر نشده که نفسی وحده اعلام قدرت برافغان عظمت مرتفع  
 نماید و معذک این مشرکین بر جمال صیغ رب العالمین وارد  
 آورده اند آنچه را که الان روح الامین دره پاکل علیهم  
 نوحه و ندبه مینمایند و اگر میگویند این آیات بدیعه از فطرت

الهیہ نازل نشده چنانچه مشرکین قبل در احیان ظہورات  
شموس حقیقت این سخن را گفته اند بگو الواح منزله که از سحاً  
عز رب العالمین در سنہ ستین نازل شده موجود و این آیات  
بدیعه که از سحاً قدس ابہی نازل شده حاضر و مشہود ہر  
دور انزد عدہ ای از اہل قلوب صافیہ و ابصار حدیدہ و انفس  
زکیہ و اذان واعیہ تلاوت مینمائیم تا نعمات اللہ و روائع قدس  
از قمیص لہمات بدیمش استشمام شود تالہ الحق ہر اریحہ کلمہ  
من تلك الثلمات لتہب رايحة اللہ المہيمن القیوم ولكن كل  
ناس ہز کام مبتلا گشتہ اند و دم لا یجدون اہدا الا من شاء  
ربك المیزب المحبوب اگرچہ اعراض مصرعین و افترای مفرہین  
بمقامی رسیدہ کہ قلم و بیان ہر دو از ذکریا ماندہ و معذلت  
انا نذاع المبار من مائدة الملحمہ الطریہ الابدیۃ القدیمیۃ  
الالہیہ لوجه اللہ و مانرید منهم جزاء ولا شکورا فواللذی  
نذوق فی صدري کہ هیچیک از ظل قبل بحجبات اہل بیان  
مشاہدہ نمیشوند چہ کہ در جمع کتب قبل ذکر ظہورات احدیہ  
بتلویح ذکر شدہ مثلا در تورات و در بعضی از مواضع ذکر شدہ  
کہ اگر نفسی بیاید و دعوی نبوت کند کاذب است چہ کہ الہی  
جز الہ موسی نبودہ و رسولی جز من مبعوث نخواہد شد  
واحکام الہی جز ما نزل فی التورۃ نخواہد آمد و در یک موضع  
بتلویح اشارہ بطہور ہمد فرمودہ و بشأنی بحجب و استار ذکر

شده که اکثر از عباد از عرفانش عاجزند حال در اینصورت اگر امت او از مشارق احدیه و مظاهر الهیه محتجب مانند فی الجمله عذری در دست دارند که بآن متعذر شوند گسه معنی کلمات الهی را ادراک ننمودیم لذا از منبع کوشش عرفان جمال رحمن محروم ماندیم و همچنین در انجیل روح القدس بنفشتی در علایم ظهور تغنی و تکلم فرموده که ادراک آن هر نفسی را ممکن نه الا المنقذین چه گسه برموزات خفیه و اشارات دقیقه بیان شده چنانچه ۵. همان عبارات از قلم عزّ باقیه در رسائل فارسیه مسداور گشت فانظروا الیهما لعل تجدون در این صورت اینطایفه ۵. مگر متعذر شوند بآنکه عقول و ادراک ماقاصر بود از عرفان این کلمات مرموزه معنیله شاید که بعضی از عباد بپذیرند و همچنین در فرقان که ۵. شمس اید که در علایم ظهور بچه شأن و بیان از سما سحان نازل شده مثلا از جمله یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام و همچنین یوم یأتی السما بدخان بین و همچنین انفطار سما و انشقاق ارض و اندکاک جبال و انسجار بحار و اقامه اموات از قبور و دیدن در صور و اشراق شمس عن جهة الغرب و ارتفاع صیحه بین السموات و الارض و امثال این کلمات که در کتاب الله مذکور است و همچنین از ذکر خاتم النبیین که اصح کلمات فرقانیه است با اینستن

عبارات صمبه مستصمبه و اشارات دقیقه خفیه اگر عباد از شریعه ربّ الایجاد و عرفان نفس او فی المعاد محروم مانند میتوان گفت که ادراک بیانات الهیه ننموده اند و از معانی کلمات ربانیه غافل شده اند چه که بفهم عباد نزدیک نبوده اگر چه جمیع این معادیر در حین ظهور غیر مقبول بوده و خواهد بود چه که در ظاهر بنفوس ظهور و بظاهر من عنده حجت بر کل من فی السموات والارض بالغ میشود و هر نفسی لازم است که مراتب قلب را از کل آنچه در دست نامش بوده ظاهر نماید و بعد از تظاهر و اقبال البتّه انوار شمس مجلی بر قلبش تجلی نماید و اگر حجت الهی در احیان ظهور بالغ نباشد تکلیف از کل ساقط میگردد مثلاً در اهل فرقان ملاحظه نما که هر نفسی که قلب را از اشارات کلماتیه مطهر ننموده بفرقان نقطه بیان فائز نشد چه که ذکر خصیت که در کتاب مذکور است از کلمات محدثه فرقان بوده یا اثبات این کلمه و تحقق معنی ظاهر آن در قلب در گزارن نماید بر اینکه نبی از اول اول بوده و الی آخر لا آخر خواهد آمد چنانچه در بیان مذکور است طهروا قلوبکم عما شهیدتم لتشهدوا ما لا شهید احد من العالمین در حین ظهور باید چشم از کل برداشت و بطرف الله ناظر شد که من دون ذلك لن یفوز احد بالله للملی المظلم ای بندگان و بشنوید نعمات قدس بقارا و بحرقوا

الله باللّه بشتابید و از دوش منقطع شوید این بیانات انبیا  
 که در علامات ظهور فرموده اند و اما نقطه بیان روح من  
 فی لجاج الاسماء فداه جمیع این بیانات را مرتفع فرموده  
 و حجاب ترا بالمره خرق نموده و جمیع این کلمات مفصله را  
 بنفس ظهور و مایه ظهور من فنده تمام نموده اند و معنی فرموده اند  
 و بشأنی ذکر این ظهور عزّ احدیه را فرموده که برای احدی  
 مجال توقف نمانده تا چه رسد باعراض و جمیع بیان و منزل  
 فیه را منوط بصرفان آن شمس عزّ باقیه فرموده و میفرمایند که  
 مبارک در حین ظهور به بیان از منزل آن محتجب مانید  
 و بکلمات آن تمسک جسته از سلطان احدیه محروم مانید  
 و مخصوص میفرمایند این حروفات و مرایا شما بقول من حجّت  
 شده اید مبارک در حین ظهور برجمال مختار استکبار نمائید  
 و با آنکه در مستفات اشرا از شمس حقیقت را با اسم من بظهور عزّ  
 اسم و عده فرموده اند معذرت میفرمایند که اگر رساعت  
 دیگر ظاهر شود احدی را نمی رسد که لم او بسم بگوید چه که  
 آن سلطان امکان لم بیزل مختار بوده و خواهد بود و اگر  
 احدی بفرمانچه ذکر شده قائل شود حق جل ذکره را مختار  
 ندانسته پناه میبریم بحق از چنین توهّمات باطله و جمیع  
 حدود و حجب و اشارات را از این مقام برداشته اند و  
 آن جمال قدم ازلا و ابدا مقدس از حدود و اشاره دون خود

بوده و احدی بر کیفیت ظهور اطلاع نداشته و ندارد و لکن  
 محیط بعلمه احد و آنه بگلشنی علیم و میفرمایند من اول ما  
 یطلع شمس البهائم الی ان یضرب خیر فی کتاب اللہ عن  
 کل اللیل ان انتم تدرون ما خلق اللہ من شیء الا لهوشد  
 از کل للقاء اللہ ثم رزائه یعملون و در این مقام میفرمایند  
 ولقد قرب الزوال و انکم انتم ذلک الیوم لا تصرفون و من یکن  
 لقاؤه ذات لقائی لا ترنوا له مالا یرضی نفسی لنفس الی آخر  
 قوله عزّوجلّ .

ای سمع امکان صاحب سمنی مشهور نه بشنو کلمات بالفیه  
 ربانیها که تصریحاً من غیر تأویل اخبار فرموده و در آن ایام  
 که شمس طالع است و نزدیک است در وسطاً زوال اشراق  
 فرماید و لکن شما ای ملاء بیان آن یوم عارف بآن جمال سبحان  
 نخواهید شد و تصریح باین اسم هم فرموده اند بقوله عزّ  
 وجلّ من اول ما تطلع شمس البهائم الی ان یضرب خیر فی  
 کتاب اللہ الی آخر بیانہ جل و عزّ که احدی شبیه ننماید  
 و بدون ماقضی اللہ تفسیر ننماید ممذک کل بحجبات نفس  
 و روی از ادراک شمس بهائم محتجب مانده و بما امرهم  
 الشیطان متصک و کاش باحتجاب کفایت مینمودند بلکه  
 بعضی بتحریف این کلمات مظهر اسماء و صفات مشغول شده اند  
 و این غلظی است که در ابداع فوق آن ظاهر نشده فوسل

للظالمین من عذاب یوم عظیم و بعد از ظهور این شمس عزّ  
 صمدانی بمنشی از مرایا توهّم نموده اند و رتبه شمس ادعا  
 نموده اند و لکن غافل از اینکه در بیان فارسی نص فرموده اند  
 که اگر مرآت ادعای شمس نماید نزد شمس ظاهر است که شیخ  
 اوست که او میگوید و همچنین میفرماید مرایا بنفسها  
 شیئیت ندارند و در مقام دیگر میفرماید قل ان یا شمسوس  
 المرایا انتم الی شمس الحقیقه تنظرون و ان قیامکم بهما  
 لو انتم تتبصرون کلکم کحیتان بالماء فی البحر تتحرکون  
 و تحتجبون عن الماء و تستلثون عما انتم به قائمون .  
 حال ملاحظه نمائید که بشمس مرایا که مرایای اولیه است  
 میفرماید که شما بشمس حقیقت ناظر باشید چه که وجود  
 و ظهور شما بمنایت او بوده و خواه بود و میفرمایند شمسوس  
 مرایا مثل حیثان درآیند که در بحر حرکت میکنند و لکن از بحر  
 و ماء محتجبند چنانچه الیوم ملاحظه میشود که مرآت قوم در  
 بحر آیات حرکت مینمایند چنانچه آیات عزّ صمدانی که از  
 ظهور قلم نازل شده اثبات خود مینماید و حرکت و اظهارشان  
 اواز آیات الله بوده و معذک از جوهر آیات و منزل آن در این  
 ایام بالمره محتجب مانده در بحر حرکت مینماید و از سلطان  
 بحر غافل و این بیان در رتبه شمس مرایا از طنکوت بقا نازل  
 تاجه رسد بهر ایاشی که در تحت این شمس واقعند و همچنین

نفوس مقدم نبوده معذلك میفرماید که باین نفوس از حسق محتجب نمایند و از این بیان مفهوم میشود که در ظهور بعد بعضی از این حروفات باید موجود باشند و میفرماید که آنچه در بیان نازل شده از حق محتجب نمایند حال آنکه اینها ای اهل بیان باین بیان اصح اتم کسی میتواند الیسوم معارضه نماید بانفس ظهور که فلان در بیان باسم الله مذکور است چگونه میشود الیسوم از مقام خود سلب شود لا فوالذی ایدالروح بنفسی چه که این اسامی واذکار و توصیف بر فرض تسلیم کل کلماتیست که در بیان مسطور است و از جمله وصایای سلفان لایزالی این است که آنچه در بیان نازل شده از ظهور الله محتجب نشوید و علاوه بر این قسم بشمس عز صدانی که الیسوم از افق قدس ربانی اشراق فرموده که ذکر آن سلطان قدم خلق بیان را باسم ربوبیه ویا عبودیه برد و در آنساحت یکسانست و در سنده که جماد است در حروف ثلاثه آن سه اسم اعظم الهی را ذکر فرموده اند و متنبه نموده عباد را که در ملاحظه آن باین اسماء ناظر باشند تا در مصنوع آیات مانع مشاهده شود و مقتدری که این مراتب را بجز عنایت فرموده اگر اخذ نماید لایق است نفسی را که اعتراض نماید تا الله لیسن یعترض احدی علی امر الله الا کل معتد اثیم اگر ناس از بعض اسماء مذکور میبودند و رگز بسلفان یفعل مایشاء در هیچ

اسری اعتراض نمینمودند این است که بعضی از ناس اسما  
 مبعوث میشوند و در ملکوت اسما مبروف و لکن کینونتشان  
 ابتدا از سبب نفس و دوی عروج ننموده رب حکمة لا یعلمها  
 الا الله و رب شهرة لا اصل لها و بعضی بکینونت مبعوث شده  
 من دون اسم چنانچه حکایت خضر را استماع نموده که احدی  
 در آن زمان بر علو مقام او مطلع نه الا الله چنانچه امرش  
 از موسی مع علو مقامه و سمو قدره مستور بوده و بعد از حضور  
 در خدمتش بخطاب انک لن تستطیع معی صبرا مخاطب شده  
 و اگر چه در کتاب باسم خضر مذکور شده و لکن ما عرفه احد  
 الا الله و عندنا علمه فی کتاب مبین و بعضی بکینونت و ذات و  
 نفس و روح و اسم مبعوث میشوند اذ ا فاشهد و قل سبحان الله  
 احسن المبدعین و اگر مراتب بمت تمامه ذکر شود ملاحظه  
 میشود که این منتخرین باسما در چه مقام و رتبه مذکورند و لکن  
 اسکننا القلم الی ان یشاء الله و انه مبین کل امر فی کتاب  
 مبین و دیگر آنکه کل اشیا مکن اسما الهیه و مخزن اسرار  
 صنعیه بوده و دستند و در هر کوری از هر شئی ظاهر میفرماید  
 آنچه را اراده فرماید و اخذ میکند آنچه را بخواهد و العجب  
 کل العجب الیوم که جمال قدم و شمس اسم اعظم در قطب  
 زوال مشرق و مستضی شده مع ذلك ناس باسمی از اسما از انوار  
 جمال و عرفان عالمت بهمثال ذوالجلال محروم گشته اند

قل تالله الحق بارادة من قلمه خلقت بحور الاسماء وملكوتها  
 ان انتم من المارقين ولو يأخذ اليوم كفا من التراب ويبعث  
 منه اسم ما كان و ما يكون ليقدر وانه لهو السلطان المليك  
 المقتدر العزيز القدير تالله اذا يبكي لنفسى و بما ورد على  
 عيون النبيين والمرسلين فى الرقيق الا على و ينوحن فى انفسهم  
 وبصيحهم فى كينوناتهم ولكن النار هم فى غفلة وهم عظيم  
 و بشأنى اهل بيان تنزل نموده اند كه لسان رحمن بذكور  
 امثال اين كلمات مشغول شد و معذلتك از اونى پذيرند  
 اينست شأن اينقوم واليوم رنفسى كه از ملكوت اسماء ارتقيا  
 تجويد ابدى باين فيز اعظم فائز نشود اينست كه نقطه بيان  
 ميفرمايد كه نطفه ظهور بعد اقوى از جميع اهل بيان بوده  
 و خواهد بود از اتفكروا فى ذلك يا اولى الالباب فوالله  
 قام بنفسه اگر عباد دره بين كلمه تأمل نمايند خود را مستغنى  
 از دون الله مشاهده نمايند و در اثبات اين امر بديع بجواب  
 و سؤال محتاج نخواهند بود والله يقول الحق ولكن الناس لا  
 يسمعون و همچنين ميفرمايد قوله عز ذكره فان مثله جل  
 ذكره كمثل الشمس لو يقابلنه الى ما لانهايه مرايا كه  
 ليستمكن من تجلى الشمس فى حد م وان لن يقابلها  
 من احد فيطلع الشمس و يضرب بالحجاب للمرايا .  
 حال ملاحظه نمايند كه از اين بيان قدس ربانى مستفاد ميشود

که ممکن است شمس طالع شود و غروب نماید و مراپاد رحجاب  
 باشند ممذک میتوان گفت بعد از اشراق شمس الشموس<sup>لشی</sup>  
 یطوفن فی حولها شموس لا یعلم عدتهن احد الا نفس الله  
 العالم العلیم که مرآت چگونه میشود از انوار شمس و تجلی  
 آن مصنوع و محروم شود و حال آنکه مسلم است که وجود مراپا  
 بنفسه لنفسه نبوده بلکه بوجود شمس قائم و منیرند چنانچه  
 الیوم اگر تمام مراپای ممکنات بشمس عز صمدانی مقابل شوند  
 در جمیع انوار شمس ظاهر و مشهود و بمجرد انحراف جمیع  
 معدوم و مفقود بوده و خواهند بود مشاهده در مرآت ظاهره  
 نماید تا در مقابل شمس قائم است آثار تجلی در اوطا هر و بعد  
 از انحراف آن آثار محو بوده و خواهد بود چنانچه مشهود  
 است و همچنین میفرماید او است آن سلطان مقتدری که  
 اگر حرکت بیاید لسان قدسش خلق میفرماید بقولی آنچه  
 بخواهد و اراده فرماید از نبی و ولی و صدیق حال لایق است  
 از مقتدری که بقول او نبی و ولی خلق میشوند اعراض نمایند  
 و باسی از اسماء و یادگری از انکار و با امراتی از مراپا  
 تمسک جویند ان ۵. ذا الا ظلم عظیم تالله الحق امری را<sup>تکب</sup>  
 شده اند که احدی ارتکاب ننموده چه که بعد از ظهور شمس  
 در قطب زوال مجال توقف برای نفسی نه بلو اگر نفس او  
 عارف نباشند و از عرفان آن جمال قدم بنفسه لنفسه خود

عاجز مشاهده نمایند حجت و دلیل طلب نمایند همان  
 حجت و دلیلی که ایمان کل عباد با و محقق و ثابت بوده و اگر  
 از بخور وجود و فضل خود ظاهر فرمود دیگر که قادر است که توقف  
 نماید مگر آنکه بالمره از حق اعراض نماید و در سجین قهر  
 و طاوین نفی و جحیم امراض مقرر باید چنانچه اکثری از نفوسیکه  
 الیوم خود را بر رفرق ایمان و عرش ایقان متکی و مستوی  
 میدانند بالمره از حق اعراض نموده و در بحر کفر مستغرق و در  
 کل حین بعذاب بدیع ممدهند و لکن من غیر شعور و ایگاش  
 باعراض و انکار کفایت مینمودند لا فوالذی اندا قی بشناس  
 نفسه که ابدا کفایت نخواهند نمود چنانچه نفس التي ربناها  
 فی هذا الايام و علمناها فی کل الاحیان کلمات الرحمن کما  
 یعلمون اهل الیهند با پیورم قام علی و حارب بنفسی و اعرض  
 عن جمالی و جادل بآیات الله المہیمن القیوم و بایین  
 کفایت ننموده بر قذیح سدره الودیه ایستاده فلما مره اللسه  
 و ظهر ما فی قلبه اذا قام علی المکر بشأن لن یقدر احد  
 ان یحصیه الا الله الملک العزیز القدیر و عفتیاتی جمیل  
 نموده و انتشار داده که قلم عاجز است از ذکرش و شقاوتی که  
 از اول دنیا الی حین ظاهر شده بنفس الله القائم علی کل  
 من فی السموات و الارض نسبت داده و ممدلك در مفر خود  
 ساکن و مستریح است چه که از حقایق ناس مذامث است که

کل در سهیل و ۵۰ سال کند و در بحر تقدید صاحب فوالذی نفسی  
 بیده که اگر اقل من یحصی ناس را با بصر مشاهدده مینموی  
 باین مزخرفات ارتکاب نمینمود و لکن غافل از اینکه هنقریب  
 از خلف استار عصمت الهی ۵ یا کبسی ظاهر شوند که ببصر  
 الهی حق را از باطل و شمس را از ظل فرق گذارند و بهیچ  
 بندی از صراط مستقیم ممنوع نشوند و بهیچ سدی از نیسای  
 عظیم محروم نگردند فیالیت من ذی بصر لینظر الی  
 کلماتهم التي تحلی عن انفسهم و ذواتهم لیعرفهم و یکنون  
 من المارفین . قسم بسلاط ان اعظم که اگر نفسی در کلمات  
 ممرضین ببصر حدید ملاحظه نماید شأن و رتبه و مقام این  
 نفس و ۵۰ میه را ادراک مینماید و الیوم رؤسا بیان بهمیان  
 ادله که پست ترین اول فرقان بر حقیقت خود استدلال مینموی  
 بهمیان دلائل استدلال نموده و مینمایند من حیث لا یשמرون  
 مثلا حکم و سبیت را که ظهور قبلم بالمره از کتاب محو نموده  
 چنانچه جمیع مذلعتند که جز حروفات و مرایا در بیان از قلم  
 رحمن نازل نشده و مرایا را ۵۰ محدود نفرموده اند چنانچه  
 در دعوات مینمایند الهی در کل حین بفرست مرایا  
 ممتنصه و بلوریات صافیه لیحکین عنک و بدلن منک و در جمیع  
 الواح من قبل الله این کلمات نازل من شاء فلینظر الیهما  
 و یکنون من المارفین حال بمثل امت فرقان که خاتم النبیین

درست نموده از مرسل و صیغث آن محتجب مانده اند ایسین  
 اصحاب ۵ م اراده نموده خاتم التولیین برای نفس خود ثابت  
 نمایند چنانچه مشهود شده و نفسی را که بقول او صد ۵ هزار  
 ولی خلق شده و میشود در بشر بفضاء انداخته اند و در کل  
 حین احجار ظنون از کل جهات بوجود میارکثر میاندازند  
 و در نفس خود صیحه میزنند و دعوی مثلومیت نموده که شاید  
 غل الله در نفس شعیقه القا نمایند این است شأن مرایا  
 که ظاهر شده قل الیوم لویحکم الله لاسم الذی یکون ابغض  
 الی اسماء عند الناس بانه رب لکم او بالعکس لیس لاحد ان یقول  
 لم او بسم لانه جل و عزّ یحکم ما یرید ولا یسئل عما اراد  
 وانه له والمقتدر القدیر و در این ایام رسائلی در ردّ حق  
 بانامل شرکیه نوشته و ارسال داشته اند قسم بافتاب معانی  
 که مثل اافال بکلمات مزخرفه بی معنی تکلم نموده اند بل  
 احقر لو انتم تصرفون حال کتب و رسائل این فئه را با آنچه  
 از خدام این بیت ظاهر شده میزان نمائید و خود انصاف  
 دهید که شاید الیوم از فیض بحر معانی که جمیع معنات را  
 احاطه نموده محروم نمائید و حال حق بشانی تنزل نموده که  
 از اطراف متناهیها از مسائل فرقانیه سؤال مینمایند و بایسد  
 جواب مرفوم دارد مثلا نفسی مرات را یاقوت فرض گرفته و بعد  
 سؤال نموده که یاقوت قبل از رتبه او باینمقام تفسیر نماید

و بعد از بلوغ چگونه تغییر مینماید یعنی مرآت قبل از وصول  
 باین مقام مرآتیت ممکن بوده تبدیل شود و با تغییر نماید  
 و لکن بعد از بلوغ این مقام چگونه تنزل مینماید چنانچه اکثری  
 باین مطالب بدیهیه الیوم از سلطان احدیه محروم مانده اند  
 اولاً بگوای سائل نسئل الله بان یوفقک و یؤیدک بشأن تصرف  
 کل شیء فی مقامه و تنقطع عن کل الاشارات ولن تشهد فی الطک  
 الا تجلی انوار التی احاطت بالمالمین و یمحو عن قلبک  
 کل الازکار و تقوم علی ثناء ربک المریز المختار لان فی مثل  
 ذلک الیوم لا ینبغی لاحد ان یتلفت الی شیء عما خلق بین  
 السموات والارضین دل ینبغی لنفس بعد اشراق الشمس  
 فی قطب الزوال ان یشغل بذکر النجوم او یسئل عن السراج  
 ولو یكون سراجاً منیراً لا فوجه الله المشرق المقدر  
 المریز المنیر دع کل الازکار عن ورائک ثم تمسک بهذا  
 الذکر الذی ظهر بالحق و یخلاق فی کل شیء بانه لا اله الا  
 ان المریز العلیم و اگر موفق بآنچه در این آیات منزله از سماء  
 احدیه نازل شده نشدی و بجواب مسئله خود ناظر باشی  
 بشنوندای ابهی را از افق عزّ اعلی و اولاً بدان که کل شیء  
 بکل شیء تبدیل شده و میشود و علم ذلک فی کتاب ربک الذی  
 لا یسئل ولا ینسی و ثانیاً اگر از تو سؤال شود که حق قادر  
 است بر تبدیل یا قوت یا نه جواب چه خواهی گفت بسیاری

عجز لا زال شأن خلز بوده وحق منبع در قطب اقتدار قائم  
بحرفی قادر است که جمیع من فی الارض را قطع ای از یاقوت  
ردآبه حمرا فرماید و بحرفی کل را بحجر راجع نماید فتعالی  
عما انتم ظننتم فی قدرته و تظنون و از این مقام گذشته  
یاقوت را در تار بگذار و بعد ملاحظه کن که چه میشود تا بر  
تبدیل کلهشی عند الله موقن شوی و ۵ چنین یاقوت قلب که  
در نار نفس و ۵ وی مبتلا شد البته از لطافت ولون و صفای خود  
محروم ماند و الیوم بسی از قیامات یاقوت که بحجر راجع شده  
و خود شاعر نیستند و كذلك بالعکس لو انتم من العار فیمن  
ای قوم ندای امیر بقارا از رضوان اعلی بشتوید و ریحیق الیطف  
ارق اصفی از انامل قدس بها بنوشید و از کل ماسون الله  
غنی و بی نیاز شوید تا بحور علم و حکمت ربانی از قلب و لسان  
جاری شود و از امثال این مسائل فارغ و مفدس گردند زینها  
قلب را که و دیعه جمال مختار است بآلا یشر کلمات فجسار  
و شبیهات اشعار میلا شید چه که الیوم بدل حیل و مکر ظاهر  
شده اند و بهر نحو که ممکن شود الفای شبهه در قلوب مینما<sup>یند</sup>  
و از همه این بیانات گذشته اگر در عالم شیئی یافت شود کسه  
تبدیل نشود و تفسیر نیابد این چه دخلی بمطالب این قوم  
دارد مثلا یاقوت بزعم این قوم اگر تفسیر نیابد چه مناسبت  
دارد با آنکه مقبل نمیشود که معرثر شود و یا موحد مشرک

و مؤمن کافر در بعضی اشیا طبعی است اما امکان تغییر گذاشته  
 در بعضی نگذاشته مثلا نحاس امکان دارد زهیب شود ولیکن  
 تراب بالفعل امکان زهیبیت در او موجود نه و این مدال سبب  
 را چون اصل علم از قبل ذکر نموده اند این عبد دوست ندا<sup>شته</sup>  
 که مفصل ذکر نماید ولیکن در انسان امکان علم و جهل و اقبال  
 و اعراض و ایمان و کفر موجود و مشهود است و اگر مقصود سائل از  
 ذکر زهیب و یاقوت در رتبه جماد بوده این از مقصود او بغایت  
 دور است چه اگر هم بالفرض زهیب نحاس نشود و یاقوت رمان  
 از این نمیتوان در سایر مصنوعات صانع قیاس نمود و این نیز  
 اصل بصر که بمنزله الکبریا دارند واضح و لایح است و اگر  
 مقصود در رتبه انسان است معلوم بوده که زهیب و یاقوت در  
 رتبه مؤمن ایمانه بالله و عرفانه نفسه بوده و خواه بود و این  
 بسی واضح است که تبدیل میشود چنانچه بسا از عباد که  
 در اول ظهور جمال رحمن بایمان فائز شده اند و بعد معرض  
 و اگر از عالم وهم متصاعد شوی و قلب را از اشارت قولیه مقدس  
 نمائی تبدیل کشتی را در کل حین بکشتی مشاهده نمائی  
 و من فتح الله ذی البصر انه من اولی الابصار لدی المقتدر  
 المختار جوهر بیان طلعت رحمن آنکه امر الله لزال مقدس  
 از ذکر و وصف و تحدید بوده و خواه بود و هر نفسی باین  
 حجتات اراده نماید طبع من فی لجاج الله نهایت را ادراک

نماید اهدا موفق نخواهد شد بقوت سلطان بقا حجاب اسما  
 و دون آن و فوق آن را خرق نمائید و بمدینه اعزّ امنع ارفع  
 اقدس ابهی وارد شوید که الیوم جز ظلش نار و جز حبش مرد و  
 بوده و خواهد بود و همچنین نفسی از عدد آیه منزله  
 اقتریت الساعه و انشق القمر سؤال نموده بگو آن یسا  
 ایها الناظر الی الکلمات عدد را بگذار و بخود آیه ملاحظه نما  
 و اگر الیوم کل من فی السموات و الارض باین آیه مبارکه ناظر  
 شوند و در معانی مستوره آن تفکر نمایند جمیع را کفایت نماید  
 چه که امروز شمس بآنان از افق ظاهر آیه اشراق فرموده و  
 سیفی است قابع در رتّه نفوسیکه غیر الله را ولی اخذ نموده اند  
 و معنی این آیه تا این ظهور منیع ظاهر نشده چه که در حین  
 ظهور نقیض اولی ولی علی زعم ناس نبوده تا منشق شود  
 بلکه علما بوده اند و تمبیر از علما بنجوم شده و از ولی بقمر  
 و از نبی بشمس اینست که در این ظهور شمس از افق الله  
 مشرق و قمر و هم منشق شده انا قل فتبارک الله اقدر  
 الا قدرین حال در این آیه منزله تفکر نمائید و انصاف دهید  
 ولا تكونوا من الذین هم یحرفون نعمة الله ثم ینکرون و ایکاش  
 این نام باین ولی و مرآت که برای خود من دون الله اخذ  
 نموده اند مطلع میشدند قسم بآفتاب عز صدانی که اصل  
 امر که درباره مرآت شنیده اند بآن نحو نبوده و هر نفسی

ادعای علم نماید کذب برّ بربّ البقا و آنچه نظر بحکمة الله این  
 عبد مذکور داشته بهین الناس اشتها را یافته و مقصود از کلمات  
 نقضه اولی جل جلاله را احدی ادراک ننموده و این عبد  
 اصل امر را از کل مستور داشته لحکمة لا یعلمها الا نفسی  
 الملیم الحکیم فوالله فعل بموجده الذی خلقه بنفحة من  
 عنده مالا فصل احد فی العالمین و اگر خلق لوحی از السواح  
 بدیعه که از سما عز احدیه در این ایام نازل شده بپسر الله  
 ملاحظه نمایند از حق مدتجب نمیانند و ما سوا یش را معبود و  
 مشاهده میکنند و موقن میشوند که ما و نشر غیر مذکور بوده و  
 خواه دیور تا چه رسد بهم رضین و بمضی الیوم بمصمت  
 بعدی من دون الله قائل شده اند چنانچه اول فرقان من  
 غیر شحور تکلم می نمودند و مقصود از عصمت را ابد ادراک ننموده  
 حکم عصمت الیوم بدقق میشود و نفسیکه بعد از استماع  
 کلمات الله و ندائه بکلمه بلی موقن شد از اول عصمت  
 بوده و من دون آن از عصمت خارج چنانچه نقطه بیان روح  
 ما سوا فداه میفرمایند مخاطبا للمذنبین فان الامر قد رقت  
 عن الحد و دات انت تصفی عبادا حین ما تجلی الله لهم بهم  
 تد عرفوا الله بارئهم و ما صبروا فیه و ما شکوا حتی اجعلنهم  
 مثل ما جعلت من قبل من الانبیاء و الاوصیاء و الشهباء و  
 المقربین و لم یرى لو تحضرن بعد و کشتی لا جعلنه ولا ینقص

عن ملك الله قدرشئ ولا يزيد قدرشئ ولكن ترى ينبغى  
لتلك الدرجة المصحة الكبرى ولم يكن المصحة بما ترى  
عند الناس احتياط اتهم في دينهم لانهم حين ماسمعوا نداء  
الست بربكم ما قالوا بلى وان الله لم يقل لاحد الا بحظهر  
نفسه في كل ظهور انتهى .

و بعد از این بیان که اصح کل کلمات من قلم الله نازل شده  
دیگر که میتواند برای خود عصمت ثابت نماید الا بعد از تصد<sup>یق</sup>  
این امر اعظم افخم الیوم کل نام فی ای رتبه کان از عصمت  
خارجند مگر آن نفوسیکه باین ظهور قدس صدانی موقن  
شده اند ای عباد الله بشنوید نداء الله را و اذان فطرت  
را از استماع کلمات اهل فرقان ظاهر نموده تا بیان ابد ع  
لسان رحمن را ادراک نمائید آخرت فکر نمائید این فکله در  
کدام قول صادق بوده اند هزار و دویست و شصت سنه بخت  
ظهورات قائل بوده اند و بهمچنین یکون قائم علی هیکل  
مخصوص در ارض معینه و بهمچنین در علائم ظهور که به هزار  
روایات تمسك جسته بشأنیکه منکرین این اقوال را کافی  
میدانستند و بعد معلوم شد در ظهور نقطه بیان جل ذکره  
که جمیع مخطی بوده و مظاهر عز احدیه لم یزل طالبع  
ولا یزال مشرق خواهند بود و بهمچنین در سایر اقوال این  
هیاکل اضلال ملاحظه کن که کل توهم بوده و خواهد بود  
معبود هم هوائهم و مسجود هم اوها هم ان انتم تعرفون

مع آنکه جمیع اهل بیان مشاهده نموده اند که آنچه درست  
 این فته بوده غیر حق بوده معذک متصلا بکلمات اهل فرقان  
 استدلال مینمایند و متکلمند چنانچه تازه این فته بدکرومایت  
 قبل میخواهند ناسر را از فرات قدس الهی و شریعه عز  
 عمدانی ممنوع نمایند قسم بجمال الله العلی الاهی که  
 اگر زار منظر ظهور در ظهور نقطه بیان موجود بود و در اقرار  
 بر امر طینت مختار اقل من حین اصطبار مینمود از اهل ناسر  
 عند الله محسوب میشد خرق کنید حجابات و هم را و بسما عز  
 الهی رجوع نمائید و اگر میخواهید حق بر جمیع معلوم شود  
 چند نفر از منصفین حاضر شوند در این مدینه و آثار اللسه  
 وللماتشر را ملا حظه نمایند و همچنین مدعیان هم در این ارض  
 حاضرند درست استفسار نمائید تا آثار حق از دوشش  
 مبرهن گردد و بر جمیع محقق شود که دونه فقرا لیدی بابه و  
 عجزا عند حضرت و فقدا لیدی ظهورات انواره در بیان فارسی  
 لسان الهی فرموده قوله تعالی " منتهی جد و جهد خود را  
 نموده که در یوم ظهور حق از کلمات او بر او احتجاج نگردد که  
 کل بیان کلام ظهور قبل اوست و اوست عالم تراز آنچه نساژ  
 فرموده از کل خلق زیرا که روح کل در قبضه اوست و در نزد کل  
 نیست " انتهى .

این بیان جمال رحمن حال ملاحظه نمائید با اینکه کل را

منع فرموده اند از احتجاج بآن جوهر وجود و سازج معبود  
 و سرین فرموده اند بکلمات بیان بمنزل آن در ظهور <sup>آن</sup> ~~نفس~~  
 احتجاج ننمائید مع ذلك اليوم مشاهده میشود که کس  
 باحتجاج برخاسته اند و میگویند فلان را در بیان باسما  
 حسنی موسوم نموده مع ذلك چگونه میشود از این مقام تنزل  
 نماید و همچنین میفرماید عز ذکره " اورا شناخته بآیات او  
 و احتیاط در عرفان اونکرده که بقدره مان در نار خواهی بود  
 انتهى . و نظر باین کلمات محکمه اليوم کل محتاطین در این  
 امر اضع اقدس در نماند لاشک فی ذلك و قوله عز ذکره و اگر  
 در مابین خود و خدا توجه میکنید مثال اوست که در افتاده  
 شماست با و از او محتجب نگردید و بشناسید کسی را که از برای  
 عرفان او خلق شده اید " انتهى و قوله تعالی :  
 " در نزد ۵ رظهوری از ظهور شجره حقیقت مؤمنین با و کتاب  
 او از قبل بطهور او و کتاب او از بعد محتجب میشوند بحیثیتی  
 که نمیمانند الا مؤمن خالی و او اعز از کبریت احمر است " انتهى  
 چنانچه اليوم کل متحن شده اند و اکثری از بریه از سلطان  
 احدیه اعراض نموده اند و میگویند فلان در بیان باسم الله  
 نامیده شده و همچنین با مثال این کلمات از سلطان عز لا یزال  
 محروم مانده و ملتفت نشده آنچه را عامل شده اند و بر فرض  
 تسلیم غافلند از اینکه کل اسما در آن ساحت اقدس در بیقاع

واحدند عطا میفرماید کیف یشاء و اخذ میفرماید کیف یریسد  
 قوله تعالی چه کسی عالم بنظهور نیست غیر الله هر وقت شود  
 باید کل تصدیق بنقداه حقیقت نمایند و شکر الهی بجای  
 آورند معذک بعضی معارضه در قرب ظهور نموده چنانچه  
 ملل قبل کل باین معارضات مشغولند قل ویل لکم چه زود  
 تبدیل نموده اید نعمت الهی را و بسبیل و هم و خطا سالک  
 شده اید یا آنکه هنوز از ظهور چیزی نگذشته که کل بقسدم  
 اول راجع شده اید باین حق لم یزل مختار بوده و لا یزال  
 مختار خواهد بود بهر نحو خواهد ظاهر میشود و انه لهو  
 المختار و ما سواه مقبوض فی قبضة قدرته المهیمن القیوم  
 فوالذی نفسی بیده لم یکن الیوم ظلم اعظم من ان الذی  
 ینطق فی کلماتی بانّی ان الله لا اله الا هو و اراد ان یثبت لعباده  
 بانه یكون مقتدرًا بان یبدل اسماء من اسمائه بعد الذی  
 یكون ملکوت الاسماء خاضعة لسلطنته و جبروت الصفات  
 مشفقة من خشیته و لا یوت العما منقادة لحضرته و منجملة  
 بآرادته و بدتک بامرہ و یرجع الیه این است شأن این خلق  
 نابالغ ناقابل مقتدریکه کل اسماء خلق شده بآراده او و کل  
 صفات ظاهر شده بسلطان مشیت او و اهل ملاء اعلی طاقتند  
 حول او باید استدلال نماید براینکه قادر است از نفسی  
 قصص اسمی از اسماء را انتزاع فرماید و مع آنکه اطلاع بر آن اسم

نداشته و ندارند و مریدین در قدرت سلطان بفعل مایشاء  
 و این ظهور ابداع اضع اعلى يد الله را مغلول دانسته اند  
 ولو بلسان اقرار ننمایند بذلك يشهد لهم لسان العتق  
 ولو هم ينكرون قوله جل ثناؤه اذ عند الخلق لم يكن الا كلما  
 ما اطالوا بمرادك فيها ولذا قد احتجوا اليوم عن ظهورك  
 انتهى . اینست که اليوم کل بکلمات بیان از منزل آن محتجب  
 مانده اند مع آنکه بمراد الله مطالع نبوده و نخواهند بود  
 چنانچه آن جمال قدم بروشای بیان مرقوم فرموده اند که  
 مراد الله را از کلمات او از حرف حی که تلقاء وجه بسوده  
 سؤال نمائید چه که شما عارف بمراد الله نیستید و حرف حی  
 مذکور جناب آقا سید حسین بوده و استشهد فی سبیل  
 الله مولا ه و فائز نشد نفسی بقاء او تا از معانی کلمات <sup>نیه</sup> بعداً  
 استفسار نماید و مقصود از این بیان که لسان رحمن فرموده  
 آنکه رؤسا بدانند که عارف بر معانی کلمات الهیه نیستند و  
 نیستند و چون ظهور مریدین قریب بود لذا سید مذکور بمقر اعلى  
 ارتقاء جست تفکروا فی ذلك یا اولی الافکار و قوله جل ثناؤه  
 وان كلما ذکرت لك فی مقام الاستدلال رشح من طمطم  
 الظاهر و ان اردت سر الفواد بحکم بالمة الباطن لا تشير  
 الیه الا اشاره ولا یواربها الحجابات الله نهائة ولا یحتاج  
 احد بذكر دليلها لانها و نفس الظهور و تمام البطون

فسبحان الله عما يصفون\* انتهى

جمالى راكه مفرمايد اشاره بان ساحت عز احديه سبيل نه  
اعزاز الحضرته و اخبار الصفا كينونته ولطافة انيته مع ذلك  
بعد از آنكه بنى ظهورات الهييه و تمام شئوناته احديه  
شمس جمال خود را از افق بقا ظاهر فرموده از كل جهات  
سهام كين برجمال مبین رب العالمين انداخته و اول من  
رمانى و والذى حفظته تحت جناحين فضلى و ربناہ تحت  
عبي و علمناہ فى ايامى و والذى قتلنى بسيف الاعراض و سفك  
دمى و ضيع حرمة الله فى نفسى وانكر آياتى بعد الذى كان  
خاضعا لحرف منها و خلق بنفحة عنها و جاهد حق الله  
فى حقى و حارب بنفس الله فى نفسى و افتى على قتلنى  
فى الظاهر و لما منعه الله بسلا انه و اظهر خفيات قلبه  
على الذين ا اجرروا فى سبيل الله اذا قام على الافتري و ارجع  
فعله و ظلمه الى نفس المظلوم اطمينا من الذينهم اتبعوه  
تالله ان قطرت سموات الامر من فعله و شقت اراضى القدس  
من ظلمه و قدت ستر حجاب الطكوت من اقواله و بكت سكان  
مدائن البقا من اثمه و و يضحك فى نفسه كانه عا ارتكب  
فى الملك شيئا تالله اذا يبكى كل شئى ولكن انه لا يكون  
من الشعارين فسوف يعلم حين الذى ياتيه الموت و يدور  
عيناه من سطوة القهر و يقول هل لى من رجوع لا استغفر عما

فعلت اذا يضرب على فمه <sup>بين</sup> يلمن الهاويه و كذلك قدر للمستكبر  
على الله المهيمن العزيز القدير قوله عز شانه فسبحانك  
اللهم يا الهى ان تغل قد عفوت عن البيان ومن فيه فاذ كل  
فى غفرانك و رضائك و ان تغل لا فاننى انا الاخذ بانفسال  
جودك و المستشفع اليك بنفسك " انتهى

و شكى نبوده كه ذات قدم شكلم نمينمايد مگر بلسان مظهر نفس  
خود و مشاهد ده نمائيد كه در آن بيانات چه مقدار خضوع از  
محبوب امكان نظام ر شده كه جميع بيان و مافيه را بنصم و آلاى  
سلطان بقا در ظهور اخرى منوط فرموده اند و حال طيبك  
غيب و شهود بر جميع مشهور و بشأنى ضرر وجود مباركش  
وارد شده كه اگر جميع بحور غيب و شهود مداد شوند و كل من  
فى الملك اقلام و جميع من فى السموات و الارض راقم الهته  
از ذكرش عاجز شوند و ايداشر كه از اهل ايمانش ميشمردند  
فلعنه الله على الطالمين و المشركين و معذلك بيان ميخوانند  
و استكتاب مينمايند فسر ب تالى البيان و البيان يلعنه و رب  
عامل فيه و العمل بهر منه و رب ذاكر و الذكر يقرنه اعازنا  
الله و اياكم يا ملاء الموحدين من ه و لا و شرهم و مكرهم  
و خدعهم و ه مچنين در مناجات يا طيبك اسماء و صفات ذكر  
مينمايند فاسئلك اللهم بغناك من كل شئى ان تقبلن البيان  
و من فيه فانى قد سميت لكما قد ظهرضى ذلك الاسم و جعلت

كل ذلك كتابا وورقا من اوراق الحدائق اليك ان تقبلنسه  
يا محبوبى فان ذلك من ظهور فضلك ورحمتك وان تردنسه  
يا محبوب فان ذلك من ظهور عدلك وغنا رهبيتك \* انتهى  
مع آنكه جميع بيان بقول آن كينونت سبحان وطلمت رحمت  
منوط بوده حال به پست ترين خلق اوشفول واز جمال سيش  
محروم مانده اند فويل لهولا ثم ويل لهولا \* تالله ما همرون  
ولا \* على شئى الا وانه يستصيف بالله منه ويهر عنوه  
بلسان سره يقول يا ايها المشرك الغافل باى حجة آمنت  
بظهور على قبل نبيل و باى برهان كفرت بحسين قبل على  
لا ياطمرون تالله ما امنت من قبل باحد من رسل الله ولو  
آمنت فى عهد ذلك الايمان ما كان ايمانا حقيقيا بل كان  
شبهاً ولو كان على التحقيق ما كفرت بالذى به حقق رساله  
كل رسول وبعث كل نبى و ايمان من فى السموات والا رضى  
ترجمه اين كلمات اصنع صمدانى بلسان ابداع فارسى خالصا  
لوجه الله ذكر ميشود كه شايد نفوس از آلايش نفس و هوسوى  
پاك شده بسما عز بفاكه مقام عرفان نفس رحمن است عروج  
نمايند وله الامر يهدى من يشاء والى جماله المقدس العنبر  
اليوم رنفسيكه از وجه معبود حقيقى اعراض نمايد سرور  
نمينمايد برهين شئى مگر آنكه آن شئى بلسان سر مىگويد  
اى مشرك بالله بگدام حجت و برهان به جمال رحمن در ظهور

قبل ایمان آورده ای و بکدام دلیل از طبع سبیل در این  
ظهور کافر شده ای قسم بافتاب عزّ تقدیس که لم یزل کافر  
و مشرک بوده ای و اگر در عهدی اظهار ایمان نموده ای از روی  
حقیقت نبوده بلکه شبحی بوده در تو و در این ظهور اخذ  
شد دام الایمان فی الایمان و رجع الشیطان الی مقره فسی  
اسفل الجحیم و اگر ایمانت علی التحقیق بود کافر نمیشدی  
بنفسی که باو محقق شد رساله کل رسل و بعثت کل انبیاء  
و ایمان جمیع آنچه در آسمانها و زمینهاست ای عباد  
قدری بقلب طاهر و نظر انصاف در امر الله ملاحظه نمائید که  
شاید از حرم ربّانی محروم نشوید و از کعبه قدس صمد انسی  
ممنوع نگردید ای علی اگر چه توسّلی و جواب باسم تو مرقوم  
میشود ولیکن بسیار مشکل بنظر میآید که الیوم مذعن بحق شوی  
و از کل ما ذکر فی اللوح متذکر گردی چه که قلبت بحجبتات  
غلیظه محتجب شد و بصرت بسبحات لانهایه مستور ولیکن  
نظر الله و لحظاته سرّاً بقلوب دیگر در این کلمات متوجه  
است و عنقریب بقدرتی ظاهر میشوند که جمیع ماسوی الله را در  
ظل خود مشاهده نمایند ولیکن نظر بسبقت رحمت رحمانی  
و احاطه فضل سبحانی باسم تو نازل شده لعل یاخذک  
نفحات ایام الله وینقذک عن العالمین بیانه جل احسانه  
لم یزل لتضربن المثل بالشمس و ما دونها بالمرايا کل مرآت

علیها  
علی قدر ما تجلت لها بها من نفسها اليها فاذا يستدل  
كل بها قاعون ولو يرفع عنها آية التي قد تجلت لها بها  
فيها فاذا لم يكن في المرات من شئ يدل على الله كذلك  
اذا يرفع الله ما يرفع لن يحكم من بعده بآيات افئدة  
الناس ولو ان كلهم يقولون انا بالله و بآياته موقنون  
ما شهد الله عليهم بما هم فيه ينطقون اي مدعوشان خمير  
اوهام بشنويد ندای رب علی اعلى را که در این کلمات بالفه  
وآیات محکمه متقنه مرتفع شده که شاید برخود وانفس عباد  
رحم نموده برسد ره امریه الهیه احجار ظنیه بغضیه  
میندازید و اگر هم خود مهتدی نشوید عباد را از شریعه  
رب الا بحار در این ایام شداد محروم نسازید میفرمایند  
کل مرایا عدل و حاکیند از شمس باندازه و مقام خود علی قدر  
تجلی شمس در آن مرات بنفس مرات در این وقت استدلال  
باینکه کل بشمس قائم و موجودند و اگر اخذ شود آیه تجلی  
شمس که در مرات بنفس مرات تجلی فرموده باقی نمیمانند  
در مرات شئی تا دلالت کند بر مجلی و خالق خود و با این  
کلمات محکمه غیر متشابهه بالفه اهل بیان شبهه نموده اند  
که چگونه میشود مرات از تجلی انوار شمس محروم ماند و در این  
رتبه بشانی توقف نموده اند که ذکر آن ممکن نه و بر نفسی که  
از یک تجلی از انوار اسم انورش صد هزار مرایا مستثنی

و مستور و مستنیر میشوند و از یک تجلی اخذ شرکلی بحود  
 نفس خود مردود اعتراف نمایند و از جمالش اعراض و بعد از  
 اشراق شمس جمال در قطب زوال میگویند انوار و دلایلش  
 چیست ؟ ای بیخبران سر از نوم غفلت بردارید و انوار شرک  
 عالم را احاطه نموده مشاهده کنید بعضی میگویند زود اشراق  
 نموده ای بی بصران یا قریب و یا بعید حال اشراق فرموده  
 شما ملاحظه نمائید فی الحقیقه این اشراق محقق است یا  
 نه دیگر قرب و بعد آن در دست شما و این غلام نبوده و  
 نخواهد بود حکمت الهیه که از انظر بر به مستور است اقتضای  
 نموده یا قوم فارضوا بمرضی الله لکم و قضی علیکم فوالله  
 لوکان الامر بیدنی ما اظهرت نفسی ابدا ای صاحبان  
 بختی قسم بافتاب فلک بقاء که اگر امر بدست این عبد بود  
 رگز خود را مسروف نمینمودم چه که اسم مذکورم ندگی دارند  
 از ذکر این السن غیر طاهره کاذبه و در رحین که ساکسن  
 شده وصمت اختیار نمودم روح القدس از یمین ناطق شده  
 و روح الاعظم از قدام وجهم و روح الامین فوق راسم و روح  
 البهائم در صدرم ندا فرموده و حال اگر بسمع لطیف  
 استماع شود از جمیع اعضاء و احشاء و هروق و اظفار  
 ندا الله را استماع نمائید حتی از شمرا تم میشنوید بانسه  
 لا اله الا هو وان هذا الجمال لبهائم لمن فی السموات

والارضین ولو كان هذا زبني تالله هذا ليس عندي بل من  
 لدن من ارسلني وبعثني بالحق و جعلني سراجا للمالئين  
 ای قوم فوالله رایحه صدق از کذب بسی واضح و معلوم است  
 مهسندید بر نفس حق آنچه بر خود نمی پسندید آخر قسدری  
 تأمل نمائید مقصود این غلام در این آخر ایام در این سجن  
 کبری چه بود و چه خواهد بود فتأملوا یا علماء الفاضلیین  
 یا قوم فاستحبوا عن الله ولا تشکوا فی امره ولا تسئل الدلیل  
 من الشمس و اشراقها لان دلیلها ۵ و ضیائها و انوارها  
 وانک لا تکن مریبا فی ظهورها لانها اشرقت و لا مرد لها بل  
 فاسئل الله بان یفتح بصرك لتدرك انوارها التي احاطت  
 الکونین قل تالله قدر قم قلم القدس من رحيق المسک علی  
 جبینی البیضاء بخط ابهی ان یاملأ الارض و السماء ان هذا  
 لهما لمحبوب الذی ما شهدت عین الا بداع مثله و لا عین الا ختر  
 شبهه و انه لهما الذی قرت بجماله عین الله الطک المسزیز  
 الجمیل حدیث قبل است که صفحه ای از توریة در دست  
 یکی از اصحاب رسول الله بود حضرت فرمود چه در دست  
 داری ؟ عرض نمود توریة حضرت فرمود بگذار آنرا اگر  
 میبود صاحب آن اطاعت مینمود مرا حال ملاحظه کن کتاب  
 الهی که امر کل از نبی و حروفات و مرایا و ابواب و ارکان باو  
 محقق و ثابت شده اخذ آن و قرائت آن ممنوع شود جایگز

ولکن تبدیل یکی از مرایا علی زعمکم که بوجود حروفات محقق شده که آن حروفات بکتاب ثابت و محقق شده جایز نیست  
 فویل لکم تقولون مالا تشعرون وتحسبون انکم مهتدون کما یظنون طل القبل و بذک یفرحون تالله لا عاصم لاحد من امرالله الا بان ینقطع عن کل من فی السموات والارض و یتوجه الی الله المهیمن القیوم نظر را مظهر ساخته تا جمیع اشیا را الیوم در صقع واحد مشاهده کنید و انوار شمس تقدیس را از افق ~~السمی~~ بچشم و بصر ظاهر و باطن مشاهده نماید و از جمیع این برآهین گذشته در سیرز اسد الله که نقطه اولی با و خطاب فرموده ان با مظهر الا حدیه چه میگوئید حال انصاف دهد کسی که محل ظهور سلطان احدیه باشد بقول الله چگونه ابوالشرور مینامید و اگر بگوئید این شأن را مرات از اونقی نموده بر فرض جو از ان حال اگر نفسی نقطه ~~قصی~~ قبول را از مراتی از مرایا انتزاع فرماید چه اغراض بر آن جما قدم وارد و اگر بگوئید از کجا محقق شد که این نقطه مشهوده و کلمه جاممه در ادعای خود صادق باشد میگوئیم بهمان حجت و برهان که از ظهور قبل کما طهر من عنده نزل من لدنه را مسلم داشته اید حال بهمان حجت و برهان ناظر شوید و بخواهید ان رأیتم لا تکفروا بالله الذی خلقکم بامرہ ان انتم من المنصفین و همچنین بصرز اسد الله

میفرماید ان یا حرف الثالث المؤمن بمن یشهره اللّٰه  
 وهمچنین در رساله جعفریه که مخصوص او از سماء ۵ و ۶  
 نازل شده در صدر رساله مکتوب و ۵. ذه صوره ما نزل للحضرت  
 الاسد والفرد الا حد المستشرق بالنور الصمد اسم اللّٰه  
 الدیان الواحد لله الواحد المتمد و بعد میفرماید  
 جل ذکره ان یا اسم الدیان ۵. ذه علم مکنون مخزون قد  
 اود عناک و اتیناک عزا من عندنا اذ عین فؤادک لطیف تصرف  
 قدره و تمز بهائه و بعد میفرماید عز قدره ان یا اسم  
 الاجل لا تنظر الی ذلک الخلق الا بمثل اغنام یدهبسه  
 راعیه کیف یشاء و من دون آنچه ذکر شده کلمات قدس  
 حمد انیه که در توصیف او نازل در کتاب موجود فانظروا الیه  
 و این بنده نظر به اختصار ذکر نموده ای اکه وجود بصر  
 بگشا و ملاحظه بودم خود نما که ۵. مان فعلی را که خود مرتکبی  
 و آن عامل حال از آن متعجب و متحیر مانده ای چنانچه  
 دیان را دنی میگوئی و فرد الا حد که از اعظم اسماء الهی  
 بوده ابوالشروع نامیده ای ومع ذلک اعتراض بر سلطنتان  
 یفعل ما یشاء نموده ای حلوصر شود و یا مرآت حجر گردد  
 با اینکه اسد الله انکار حق ننموده و حین ورود مدینه اللّٰه  
 بین یدی المرش حاضر و آنچه ۵. ل بیان در آن یوم بان مقرر  
 بودند اقرار نموده ومع ذلک ورد علیه ما ورد بلکه انکشاف

با و وحده ننموده بر جمعی حکم قتل جاری نموده کتساب  
 مستیقت موجود ملاحظه نمائید قسم بآفتاب معانی کسه  
 در آن کتاب بر گل مظاہر احدیه فتوای قتل داده با آنکسه  
 حکم قتل بالمره از بیان و ادل آن مرتفع شده بنسب منسزل  
 بیان يك دو افتراء بآن بیچاره زده اند و حکم قتل جاری  
 نموده اند من غیر اذن الله و رب مقتول شمر منہ خیر من الف  
 فائیه چنانچه حال بر جمال احدیه ظلم باین واضحی و  
 مبرهنی وارد و بقتلش قیام نموده اند مع ذلك با طرف نوشته و  
 چه ظلمها که بجوهر عدل و منبع و معدن آن نسبت داده که  
 شاید غل و بغضا در صد و بعضی از متوه مین القا نماید و لکن  
 غافل از آنکه وله تحت ظلال اسمہ البصیر عباد یثقن الشعر  
 بالشمر و لن یمنع ابصارهم حجبات العالمین و همچنین  
 بسید ابراهیم میفرماید عز ذکره ان یا خلیلی فی الصحف  
 ان یا زکری فی الکتب من بعد الصحف ان یا اسمی فی البیان  
 الی آخر ما نزل این بیان الهی که در ذکر او از قلم قلم در  
 صمدانی جاری شده و حال بابوالد واهی مشهور شده  
 با اینکه خود افتخار مینمایند که بذکر الله فی العالمین در کتب  
 الهی ذکر شده اند و نفسی که بخلیل در صحف الهیه و  
 بذکر الله در کتب منزله و باسم الله در بیان متسم شده به  
 ابوالد واهی تعبیر مینمایند و در دوش که اعتراض از نفس

مشیت الله و عظمته نموده تغییر جایز نمیدانند قدرت <sup>لهی</sup> را مثل قدرت خود فرض گرفته اند و قلم اعلی را معطل دانسته اند  
 قسم بمظلومیتم که قلم قدرت کل همین در محو و اثبات مشغول  
 و لا یعمل ذلك الا المنقطضون كذلك یحوالرحمن ما یشاء و  
 یثبت و عنده ام البیان و عجب از این نفوس که باین اسماء  
 افتخار مینمایند و از حق مصرض گشته اند بلی این از کار  
 و اوعاف دره نفسی موجود مادامیکه از حصن امرالله خارج  
 نشده اند و الا لیس لهم قدر عند الله علی قدر سواد عین  
 نطه میته و از این گذشته کل اشیا ذرالله فی العالمین  
 بوده و خواهد بود چه که کل اشیا بکینونتها اسم الله بوده  
 و اسم اوتعالی شأنه ذکر او بوده بین عباد و لم یزل چنین بوده  
 و لایزال چنین خواهد بود فوالذی تفرد <sup>بالمز</sup> و الیه <sup>المر</sup> که اگر  
 نصیبه که نظرالله خلق را نابالغ مشاهده نموده هر آینه  
 در هر ذره ای از ذرات وجود ابواب علی میگشودم که جمیع  
 خلق خود را از عرفانش عاجز و قاصر مشاهده نمایند و لکن  
 چون اغیار موجود اسرار مستور به كذلك قدر من لدن مقتدر  
 قدیر قل یا ملاء البیان انت خلقتم للقاء بمد استغنائی عنکم  
 و وعدتم بنفسی و عرفانها بمد فغائی عن عرفانکم و بشرتکم  
 بجمالی بمد استغلائی عنکم و عما خلق بین السموات و الارضین  
 مع ذلك با و همن اسماء الیوم تثبت نموده از سلطان اسماء

دور و غافل مانده اید اگر بکلمات ناظرید معادل بیان از  
 سماء رحمن نازل و بشأنی ظاهر که احدی را مجال اعراض  
 مگر مشرکین که مضر قلبی آن نفوس را از عرفان و ادراک منع  
 نموده از این گذشته کلمات نفوسیکه الیوم حول امر الله یذاتفند  
 باکلمات من اتخذتموه من دون الله لا نفسکم ولیا میزان نمائید  
 تا بر عنایت امر مطلع شوید که بعمل بر جمال قدم بمجرد و هم  
 ضرر وارد نیاورید قسم بحق که اول هر ملتی ازطل قبل اگر  
 در احتجاج خود از مظالم رعز باقیه بمعاذیر نالایقه متمذر شوند  
 شاید ولکن از برای اول بیان حجت و عذری باقی نماند  
 چه که سلاخان احدیه ذکر ظهور بر در باطن بیان و اوضح  
 تبیان فرموده اند بشأنی که کل بیان و مانزل فیه رابقول او  
 منوط فرموده چنانچه از قبل از قلم قدم تحریر یافت فطوبی  
 للمعارفین و از جمله در ابدال حق و اثبات باذل معروض  
 بالله باین کلمات تمسک بسته و چون لایق نبود که کلماتش  
 بمینه ذکر شود لذا ما تحرك علیها قلم الله و منمون آن این  
 است که از قلم عز صادر میشود محبوب شما صاحب بصر بوده  
 یانه اگر نفی شود حکم بصر از منظر اکبر ۵ ذل ظلم علی الله  
 و اگر آن سلطان قدم صاحب بصر و علم بوده چگونه میشود  
 نفسی را وصف فرماید و باسما حسنی ذکر نماید از مقام خود  
 تنزل کند و از معرضین محسوب گردد اولاً اینکه قائل این

قول حق جل ذکرة را بفعل مايشاء ندانسته و قدرت محيطه الهيه را انکار نموده و چنین نفسی ابعاد عباد بوده و خواهد بود بنص نقطه بیان چنانچه از قبل مذکور شد قل اللهم انك انت الهان الالهين لتوتين الالوهية من تشاء ولتنزعن الالوهية عن تشاء الى انك على كل شئ قدير قل اللهم انك انت رب السحاب والارض لتوتين الربوبية من تشاء ولتنزعن الربوبية عن تشاء الى آخر ما نزل . حال میگوئیم در این کلمه جامعیه که از سانج فطرت سلطان احدیه جاری شده چه میگوئی ؟ اگر حق جل و عز را ثابت دانسته ان سلطان مقتدری که قادر است باینکه الوهیت و ربوبیت را که اعظام مقامات بوده عطا فرماید به نفسیکه اراده فرماید و همچنین اخذ نماید از نفسی که بخواهد الهیت قادر است بر آنکه خلعت و محف را از نفسی انتزاع فرماید این ذکر است که کلمه فرموده اند تخصیص باحدی نداشته و ندارد و اگر بتخصیص وصف ناظری وید الله را مضمحل دانسته ای و قدرت محیط را انکار نمائی پس چه میگوئی در میرزا اسد الله که بنص صریح در باره او میفرمایند ان هذا حرف الثالث المؤمن بمن يظهره الله و این بسی واضح است که حرف ثالث من يظهره الله جل اجلاله بمصد هزار رتبه از حروفات بیان و مرایای او عند الله مقدم بوده چه که خود

نقطه بیان روح ماسواه فداه میفرمایند نطفه یکساله زمان  
 من ینظیره الله اقوی است از کل من فی البیان حال  
 انصاف ده نقده بیان صاحب بصیرت بود یانه اگر او را  
 صادق و صاحب بصیرت میدانی چرا نفسی را که باین علو امتناع  
 سمو ارتفاع دراصل کتاب ذکر فرموده اند اهو الشرور نامیدی  
 ویرقتلش امر نمودی ان یازی عین واحده شهادت عیسوی  
 النامس و غفلت عما فی نفسک اگر بگوئی از حق اعراض نمودی لذا  
 این حکم بر او جاری شد بر فرض تسلیم میگوئیم حرف ثالث  
 من ینظیره الله که ابهی و اعلاى از خلق بیان عند الله  
 بوده بنص قلم امر اگر جایز است مضرر و کافر و مشرک شود  
 پس چرا جایز نمیدانی که مرآتى از مرایای لایحسی از حق  
 اعراض نماید فهبت الذی کفر فوالله احدی بر اصل این امر  
 مطلع نه ولو یدللمون لیمصرفون و در توفیع وحید اکبر و رقا بقا  
 باید ع نغمات تغنی فرموده فیما روحا لمن یسمع ویلکون فی  
 آیات الله لمن المتفکرین بیانہ عز بیانہ فوالذی خلوا الحبه  
 و یری النسمة لو ایقنت بانک یوم ظهوره لا تؤمن به لا رفعت  
 عنک حکم الایمان فی ذلک الظهور لانک ما خلقت الا له ولو  
 علمت ان احدا من النصارى یؤمن به لجعلته قره عینای  
 و حکمت علیه بالایمان فی ذلک الظهور من دون ان اشهد  
 علیه من شیء انتهى . میفرماید قسم بمقتدر ربکه شکافست

حبه قلوب را و خلق فرمود انسان را که اگر مومن بودم که تو  
در ظهور بعد ایمان نمی آوری بآن مشرق آفتاب حقیقت  
در آینه مرتفع مینمودم از تو حکم ایمان را در این ظهور چه که  
تو خلق نشده ای مگر از برای عرفان آن شمس سما ایقان  
و رگه بدانگی از نصاری موفق میشود بمرقان آن جمال  
رحمن و ایمان با و در آینه میگردانیدم او را قره چشمای  
خود و حکم مینمودم بر او در این ظهور با ایمان من در اینکه  
ملحوظ شود از او امری حال ای اهل بصر ملاحظه نمائید  
که امر الله چه مقدار العاف و ارق بوده و رحمت منبسطه الهیه  
چگونه کل وجود را احاطه فرموده که در باره نفسی از نصاری  
که الیوم کافر و مشرک است بمجرد ایمان در ظهور بعد از آن سدره  
الهی او را بالطف و ارق اعضای مبارک خود نسبت داده و  
منسوب ساخته اند و معذرت این هیچ رعاع ارض در چه رتبه  
واقف و ناظرند فسحقا لکم یا ملاء الفاضلین فوالله  
جمل الیوم دلیل نفسه و سلدا نه مایجری من قلعه المنیر که  
اگر کل من فی البیان الیوم ممرض شوند و یک نفر از نصاری  
مؤمن در آینه اسما کل از لوح محفوظ محو خواهد شد و اسم  
نصاری ثابت ببحواله مایشا و یثبت و عنده ام الکتاب  
و از جمیع گذشته آیا حکایت بلعام که در کتب الهی مستور است  
نشنیده اند که با آنکه یکی از اوصیای انبیای قبل بوده و جمیع

اهل اقطار عالم خدمت را فرض میسر دهند و بااعتش را اطاعت  
 الله میدانستند و اشتها را اسمش جمیع دیار را احاطه نموده  
 بود و چون جمال کلیم از افق عز تسلیم ظاهر شد بمعارضه  
 آن جمال احدیه قیام نمود و همچنین یهودای اسخریوطی که  
 از حروف اثنی عشر انجیل بود حضرت تری را بید بیهود  
 تسلیم نمود زینهار از افتتان و امتحان الهی آسوده  
 نشوید و در کل حین پناه بخداوند متعال برده که شاید  
 الیوم از صراط واضح منحرف نشوید و تلفزید فطوبسی  
 للثابتین چه که امتحان برای کل بوده و خواهد بود و احکام  
 از کفندش خارج نه الا من شاء ربك اگر نسیم عدلش مرور نماید  
 صد هزار جوه رنور را در سلامت نفس و هوی مشاوه نغاشی و  
 اگر نسیم فضلش هوب فرماید صد هزار پاکل فانیه را بمقتر  
 عرش باقیه ملاحظه کنی فوالله یا قوم مطلع نیستید و بمجرد  
 و در حرکت مینمائید بشنوید نصایح بدیمه الهیه را و در  
 امر الله تجری نمائید و خود را بمذاب لامنتهی ممدب  
 سازید و از بحر اعظم موج بسراب بقیمة خود را مشفول  
 نکنید و از شمس عز باقی بظل فانی قانع مشوید بیان حق را  
 از لسان رحمن بشنوید احدی الیوم بر بیان و ما کتزیفه  
 مخالف نه و علمه عندنا لو انتم من العارفين از سلسله ان مسمی  
 که ملکوت اسماء بقول او خلق شده بقمیص اسم محتجب

نشوید چه که جمیع اسما<sup>ء</sup> بمنزله قماهیمن اند بلبسها علی من  
 یشاء<sup>۱</sup> فضیلا من عنده و یترعها عن یشاء<sup>۲</sup> عدلا من لدنسه  
 ولا یسئل عما یفعل و انه لهوالمقتدر القدیر والیوم اکثری از  
 اهل بیان عبده<sup>۳</sup> اسما<sup>۴</sup> بین یدی الله مذکور بوده وخواهاند  
 بود چنانچه اگر بنقطه اولی بنفسه لنفسه عارف شده بودند  
 فوالله اقل من آن دراین ظهور قدس صمدانی و تجلی عزّ  
 رحمانی توقف نمی نمودند هر معلوم شد که عارف بنفسی او  
 جلّ و عزّ نبوده اند بلکه بقمیم اسم او تمالی شأنه عارف  
 شده اند چنانچه ایامی نگذشته و بنفسه لنفسه ظاهر شده  
 اورانشناخته اند و بر او وارد آورده اند آنچه را که قلم حیا  
 میکند از ذکرش و این عدم عرفان نشده مگر آنکه تبدیل قمیم  
 فرموده اند بهمنی اسم اعلی با اسم ابهی تبدیل شد واحدی  
 عارف بآن نشده الا الذینهم انقطعوا عن کل من فی الطیرک  
 و صمدوا الی الله بکلمهم الی ان دخلوا مقرّ عزّ کریم اولئک  
 اولیائی تحت لیلال عنایتی و ینزل علیهم سکینه من عندی  
 وهم علی سرر الاستقلال مستقرون اولئک حفظهم الله  
 عن رمی الشبهات و هم علی وساید القدس متکون والی طرفی  
 ناظرون علیهم فی کل حین بهائی ثم رحمتی و عنایتی ثم  
 فضلی و افضالی و كذلك اختصهم الله لنفسی و جعلهم  
 من المؤمنین ای عباد سعی نموده که شاید از بدایع فضل

رَبِّ الْاَرْبَابِ دَرِ ظِلِّ قَبَابِ آفتابِ قَدَسِ عِنَايَتِ وَاوَدِ شَوْهَدِ وَاوَدِ  
 حَرَارَتِ نَفْسِ وَاوَدِ هَوَى آسُودِهِ وَاوَدِ مَحْفُوظِ مَا نِيدِ اِيْنِ اَسْتِ نَصَايِحِ  
 قَلَمِ اَمْرِ فَمَنْ سَمِعَ فَلِنَفْسِهِ وَاوَدِ مَنْ اَعْرَضَ فَلَهَا وَاوَدِ لِمَقْدَسِ عَمَنِ  
 الْعَالَمِيْنَ وَاوَدِ كَا شَرِّ اَهْلِ بِيَانِ دَرِ بِيَانِ فَارَسِيْ كِهْ اَزْ قَلَمِ  
 رَحْمَانِيْ نَازِلِ نَظَرِ مِيْنَمُودِنْدِ كِهْ شَايِدِ دَرِ اِيْنِ ظَهْرِ قَدَسِ سَمْعِ  
 خُودِ رَا اَزْ سَلْسَبِيْلِ عِنَايَتِ رَبَّانِيْ وَاوَدِ تَسْنِيْمِ مَكْرَمَتِ سَبْحَانَسِيْ  
 مَحْرُومِ نَمِيْنَمُودِنْدِ وَاوَدِ شَبَّانِيْ شَبَهَاتِ بِرِ قَلْبِ غَيْرِ طَاهِرِهِ وَاوَدِ شُدِ  
 كِهْ لَنْ تَصْرَفِ اِيَّا مِنْ اِيْ وَاوَدِ قَلْبِيْ اَزْ كُوشَرِ بِيْ زَوَالِ سُلْطَانِ  
 لَا يَزَالُ اَزْ شَبَهَةِ مَطْمُورِ شُودِ فِي الْحَمِيْنِ بِشَبَهَةِ دِيْگَرِ بِيَا لَا يَسُدِ  
 سَبْحَانَ اللّٰهِ بَا اِيْنِكِهْ اَهْلِ بِيَانِ خُودِ مَقْرُومِ مَعْتَرِفِنْدِ كِهْ نَبِيْسُوتِ  
 بِرِ سُوْلِ اللّٰهِ خَتْمِ شُدِهْ وَسَنَهْ سَتِيْنِ اَوَّلِ اَلْمُهَوَّرِ اللّٰهِ اَسْمَاتِ  
 مَعْدَلِكِ وَاوَدِ مَعِ اِيْنِكِهْ حَقِّ حَالِ بِنَفْسِهِ وَاوَدِ كِيْنُوْنْتِهْ مَشْهُودِ وَاوَدِ اَفْقِ  
 اَنْتِيْ اَنَا حَقِّيْ فِي الْاَفْقِ الْاَبْهِيْ ظَاهِرِ رُؤْيَا الْعِجْدِ دَا ذِكْرِ  
 وَعِنَايَتِ وَاوَدِ اَمْثَالِ اَنْ مِيْنَمَايِنْدِ وَبَقِيَهْ وَاوَدِ مَا تَرَكِ مِنْ مَلَلِ الْفِرْقَانِ  
 اِرَادِهْ نَمُودِهْ اَنْدِ اَنْوَارِ شَمْسِ بَقِيْمِ رَا كِهْ دَرِ سَمَاءِ قَدَسِ بِيْ زَوَالِ  
 زَوَالِ الْجَلَالِ مَشْرُقِ شُدِهْ سَتَرِ نَمَايِنْدِ نِيْتُوْا سَتِ ذِكْرِ اِيْنِ دُوْفِرِدِ  
 دَرِ اِيْنِ مَقَامِ اِيْ ضِيَاءِ الْحَقِّ حَسَامِ الدِّيْنِ وَدَلِ  
 اِيْ دَلِ وَاوَدِ اِنْ اَزْ قَدَمِ تُوْخَجِيْلِ  
 قَصْدِ اِيْنِ دَارِنْدِ اِيْنِ كَلِّ پَارِهْ هَا  
 كَزْ حَسَدِ پُوْشِنْدِ خُورْشِيْدِ تَمْرَا

بگذارید این اقوال لایفنیه را و باصل امر و ما حقق به الا سما  
ناظر شوید ظهور قلم میفرماید :

اگر نام ضعیف ملاحظه نمیشدند ، رأینہ ذکر مشیت نمی فرمود  
حال تقدیس امر و ارتفاع ما اراد الله لکم را مشاهده نمائید  
و قدر یرتبه خود را ملاحظه کنید که حال بادله پست تر پس  
عباد از اهل فرغان تمسک جستہ و مستدل شده اید فسوا  
حسرة علیکم یا ملاء الفافلین . باری ایام ظهور است و حق  
چون شمس فی وسط السماء ظاهر و زخرفی از دنیا در ساحت  
قدس موجود نه که محتاج بوسی باشد آنرا قسمت نماید و اگر  
میگویند در امرش محتاج بوسی است ، ذلک بغی منکم علی الله  
المہیمن القیوم چه که امر طائف حول نفسش بوده و خواه  
بود و لن یفارق منه اهدا ایاکم ان تجملوا الله ویرا او نظیرا  
او نددا او نددا او وعیا او قرینا او مثالا و در بیان این  
اسامی و ما حدیتم به انفسکم جمیعاً محو فرموده اند اینست  
که ذکر مرایا در بیان من قبل الرحمن نازل شده و انهم محدث  
نبوده و نخواهد بود امید داریم که از رشحات سما تقدیس  
امطار قدسیه بر قلوب غیره مگذره میذول شود که شایسته از  
اشارات ظاهر شده بمنظر مطینک اسما و صفات توجه نمایند  
فوالله یا قوم مقصود از ذکر این برایین متقنه و ادله محکمه  
و کلمات غیر متشابهه اثبات نفس نبوده چه که در نفسی که باقل

عما یحیی بهم رمضوی فائز شده البته انوار شمس ابهی را که  
در کشتی علی همیشه انه لا اله الا انال عزیز الحکیم تجلی  
فرموده مشاهده مینماید بلکه مقصودی من یأتی فی المستفا  
تالله اذا یبکی قلنی واناطی ثم عینی وقلبی وکبدی وعروقی  
ودمی وعظمی وجلدی بما یرد علیه من اولی الذینهم  
کفروا بالله و حاربوا بنفسه و جادلوا بآياته و انکروا فضلہ  
وافتوا علیه بعد الذی ظہر بکل الایات والحجج والعلامات  
فوالله فعلتم ما لا فیل احد من ملک القبل وارتکتتم ما شق  
عنه یکل الصلعة ردا الصبر ولكن انتم تمشون علی وجه  
الارض کمن لا ذنب له فاقکم یا ملاء المشرکین تالله  
یا قوم ان فی الکذب روایح وكذلك فی الصدق لو انتم تطهرو  
قلوبکم و اسمائکم و تستنشقون لتجدن رائحة الله المہیمن  
القیوم قلم متحیر است که چه ذکر نماید و حال امر بمقامی  
رسیده که سازج روحی که اگر محل خراب ابهی کلمات  
عالمین واقع شود خود را محزون مشاهده مینماید باید  
باستماع ادنی کلمات مشغول شود که چگونه میشود ذنب  
راضی اغنام شود بگوای فقیری عبر اولی راضی را شناخته ای  
وثانیا سالها ذناب راضی شما بوده چنانچه بعد از ظهور نیر  
الهی از افق سماء معنوی ادراک نموده اید که متابعت  
قومی مینماید که صد هزار مرتبه ذنب از آن نفوس عند الله

ارجح بوده چه که بفتوای آن ذئاب مظهر ربّ الارباب بتمام  
 ظلم شهید شد لعنة الله عليهم وعلى اتباعهم واگرگوئی  
 قبل از ظهور متابعت آن قوم مجری و عند الله مقبول بود  
 و بعد از ظهور و توقف این قوم در امر الهی از نار محسوب  
 شده اند حال آنکه در این ظهور قدس محمدانی همان حکم را  
 جاری کن بشنوید نصح الهی را و قلب را از اشارات للمصائب  
 اول حجبات مطهر سازید بگوای بندگان و چون قدمی بسوی  
 خدا بردارید و از ارض نلن بهوای یقین طهران نمائید انما  
 قلم القدم دع حينئذ ما اردت ان تذكره لمباد الله ثم  
 اذكر اخيك الذي حارب بنفسك و جادل بآيات الله ليكون  
 ذكرى للمؤمنين لعل يفتش بذلك ابصار الذين ارادوا الوجه  
 في العشي والاشراق و ما زلت اقدمهم في ذالليوم الذي  
 فيه التفت الساق بالساق فوالذي نفسي بيده كه بيست  
 سنه در تعليم و تاديب و تربيت و حفظ شرمسى بليغ وجهه  
 منبع مهذول شده كه ذكرش ممكن نه تا آنكه هجرت واقع و باين  
 ارض وارد شدیم چندی گذشت سيد محمد اعظمی از بيت الله  
 و حصن حبه خارج و بمقر ديهگرمستقر و اخوی فوالله الذي لا اله  
 الا هو در صد و قطع سدره ربهانيه برآمده الى ان اظهر الله  
 خافية نفسه و اشتهر مكره بين المهاجرين و ارتفع الضجيج  
 عن كل اناث و ذكور و صغير و كبير و اين عبد بالمره از جميع

گذشته خارج شد که شاید حرارت حسد بیفسرد و نار بفضا ساکن شده و ابواب خروج و دخول هر کل مسدود و بر نمود و اهل حرم جمیع از استماع این امر متکرر نارنوحه و ندبه مشغول فوالله لن یقدر احد ان یدکر ما ورنلا علینا ولن ینستطیع ان یمسده احد من المحبین و در حین خروج سه نفر برای خدمت معین شد و نفر مخصوص اخوی مذکور و کلیم و یک نفر برای خود و همچنین در آنم معدوده که از دولت علیه میرسید ما بین کل قسمت شده بعد کل متفرق شده در اماکن متعدده ساکن و این عبد در بیت وحده جالس مفلح الباب و مرخی الحجاب و ابدا بنفسی از احباب و غیره مباشرت ننموده و بالمره باب لقا مسدود و جمال بقا مستور و بعد از ستر جمال قدم سید محمد باخوی پیوست و بقدر الله سبب و علت اتحاد این دو شده بخدعه و مکر مشغول شدند چنانچه نفسی را بدر احم فریب داده که به بلاد رود و آنچه ارتکاب نموده اند بسدره امر نسبت دهند . دیگر تفصیل بسیار ولیکن اشتغال باین از کار را جایز نمیدانم البتہ شنیده اید بقدر ضرورت اظهار میشود که مبادا ناس از کلمات گذشته فانیه از صراط امریه بلغزند تا آنکه نفس مأمور نام شده نزد بعضی رفته تفصیل امور را مذکور نمود و چون مراسلاتیکه با و همراه نموده مشاهده نمودند جمیع را تحیر دست داده چه

که آنچه عامل شده بحق راجع نموده اند و همچنین رساله  
در رد الله نوشته که با طرف برده انتشار دهند فوالله  
الذی لا اله الا هو و مثل عبیان بل ادنی تکلم نموده لوانتم  
تصرفون و آنچه را بزعم خود در رد الله نوشته اند کل مثبت  
این امر ابداع بوده لوکان الناس بهیر الله فی کلماتهم ینظرون  
و دیگر چه مقدار مفتریات بطیک اسما و صفات نسبت داده اند  
و آنچه درون خیر بوده باصل شجره ربوبیه راجع نموده انما  
اشکو بشی و حزنی الی الله از ایتکم لسان الله و یفسول  
هل من ما ینافی بظہر حولی عن اولاء المرءین و هل  
من ذی استقامة ینصرنی فی ذلہ الا یام التی احادات المنکرین  
و هل من ذی انقطاع یمصرنی بمینی و ینقطع عن العالمین  
و هل من ذی بصر لینظر فی امری و ما ورد علی من جنود  
الشیاطین و هل من ذی قلب رقیق طاهر لیبکی بهکائی و بما  
ورد علی من اولاء المستکبرین و هل من ذی علم یصمد  
السیوف الرد البغضاء عن وجه الله الطنک المریز الجمیل  
ان یاقلم الا علی قل تالله الحق ما استنصرت من احسد  
حین الذی حارب موی کل الطل و کان الله علی ذلک شهید  
و عظیم و کما استنصرت من احد و تأمر به المباد ذالم یکن  
الابلوغهم الی ذروة الفضل و من دون ذلک ان الله لغنی  
حمید . باری رسایل متعدده در رد سلا<sup>اند</sup> ان احدیه نوشته

تالله بطل بذلك اعمالهم و ضل سعيهم في الدنيا والا خرفو  
هم لا يمشرون و آنچه را سبب و علت اعراض نامر دانسته اند  
باين عبد نسبت داده اند از جمله نسبت دنيا و اين بر كسل  
نیشمور واضح بوده كه اين عبد در مابين معرضين چون  
شمس واضح و لا شئ بود و قسم بجمال قدم كه در هیچ صبحی  
امید نبود كه لیل ادراك شود و همچنین در لیلی گمان  
مشاهده فجر نه چه كه مشركين بكمال جد در قطع سسدره  
رب العالمين بوده تا آنكه شمس قدرت يدالله فوق ايدیههم  
از افق جيب عظمت اشراق فرمود و مشركين مغلوب و جمال انه  
لهو الغالب علی كل شئ بر عرش قدرت و اقتدار ستوی و با عزاز  
تمام از عراق حرکت نمود و اين معلوم بوده كه اراده آن بود كه  
وحده عازم اسلامبول شوم و چون جمعی جزع و فزع لا يحسی  
نمودند ببعنی اذن خروج داده شد و بعضی هم من غیر  
اذن حرکت نمودند تا آنكه وارد ارض مشهور شدیم و ابسدا  
بدولت علیه مطالب اظهار شد و در نفسی كه بين پدی حاضر  
شد ملاقات واقع و الا فلا چنانچه جمیع استماع نموده و در نفس  
مدینه كبره هم شنیده اند كه اراده الهی چه بوده تا آنكه  
چند نفر مستضعفين حفظا لا نفسهم و نسائهم مضطرب شده  
و جزع نمودند لذا ترحمنا لا نفسهم حكم بدا نازل حال كداميك  
از اين امور متعلق بدنيا بوده باری قیاس بنفس نموده انسد

كذلك صفت لهم السننهم الكذب يقولون مالا يشعرون والله  
الذي لا اله الا هو قلم حياصنمايد از آنچه عامل شده اند  
ذکر نماید و اگر ذی بصری یافت شود از رسائل حضرات که از  
قلم جهل و بغضا ظاهر شده مقام و شأن معرضین مشهور  
گردد و دوسنه قبل شمري جناب آقا محمد علی و جناب سلمان  
سئوال نموده و اخوی جواب نوشته بمد سید اصفهانی بین  
یدی حاضر و مذکور داشت میرزا علی ملتفت معنی شعر نشده اند  
و مصلحت نیست این مکتوب به سلمان داده شود این بنسده  
سکوت نمود بعد با حاجی میرزا احمد نزد اخوی در بیت حکیم  
ذکر نمودند اخوی بمد از کلمات لایغنیه بالاخره متعذر شد که  
شاید سائل اصل شعر را غلط نوشته باشد بمد شعری را  
ملاحظه نمودند صحیح نوشته بود و آن نوشته نزد سلمان  
موجود است و جمیع ملاحظه نموده اند ابدانفسی شاعر نشده  
چه کل بحجبات و همه محتجبند حال ملاحظه نمائید تا  
مقدار معرضین معلوم شود و معذرتك بضع و مصدر علم ربانیه  
اعتراض مینمایند فوالذی قامت ملکوت التقدير علی فناء بابه  
که  
ذل آنچه از قلم جاری نموده اند بهمین نحو بوده و خواهد بود  
ولکن عمت الا بصار احجاب الودم والهوى و لذالا يلتفتون الا  
الذین جعل الله ابصارهم مطهرا عن الحجاب وهم ببصر  
الحدید فی گلشی بنظرون ای عباد ملاحظه نمائید که ضرر

بعقاصی رسیده که قلم اعلیٰ باین کلمات مشغول شده چه که  
 ناس ضعیف و نابالغ مشاهده میشوند که مبارک از کلمات  
 جملیه مرضیه از جمال مبین غافل شوند والا اگر فی الجمله  
 شعور و بصیرت ملاحظه میشد ابدان در مرضیه و ماظهر منهم  
 تحریر نمیشد چه که الیوم کل مکلفند که در نفس امر و ماظهر من  
 عنده ناظر شوند ومن صد الى ذلك المقام یشهد بانسه  
 «والشاه الباهر المشرق العنقی فی وسط السماء یحکم ما  
 یشاء» و لا یسئل فیما اراد و انه لهوالمقتدر المختار و از جمله  
 نسبت ظلم باین مظلوم داده اند حال در همین فقره تفکر  
 نمائید و انصاف دهید جمیع اهل بیان باین عهد ملاقات  
 نموده و چشم ظاهر دیده هرگز بضر نفسی راضی نشدند  
 لا فورب العرش لو انتم تنصفون وقد کان نفس الرحمن فی  
 فم الثعبان عشرین من السنین و مع ذلك ابدان اظهار نشد  
 و حال «م اگر این مکاتیب مجعوله دیده نمیشد ابدان اظهار  
 نصیرت و یشهد بذلك کل من یصرفنی و کان علی بصیره منیر  
 بیست سنه اخوی نزد این عبد بود واحدی از او مطلع نسبه  
 و مع قدرت بر او و اطلاع بحافی سره و غلبه کمال شفقت در حقش  
 معمول شد و یشهد بذلك کل الاشیاء ان انتم تسمعون و لکن  
 چون ناس را مقلد و بی بصیر یافته اند لذا باینگونه کلمات  
 اراده نموده اند این فیه را از بحر البحور منع نمایند و هر جمیع

اهل بیان و غیره واضح و میرسد که این عبد با حدی معاشرت  
 در این ارض ننموده و همچنین در ورود مدینه کبیره الا من  
 ضربین یدیهما و ما تحرك لسانى الا على ما یصدم من السی  
 جبروت الامر مع ذلك نوشته اند که نزد اهل سنه ما را رافضی  
 نامیده اند فوالله الذی لا اله الا هو که خود این نفوس  
 سرشته نزد اعجام نسبت دون ایمان بسدره رحمن داده اند  
 و عند اهل سنه و جماعت نسبت رفض حال نفسی : الصا لله بیاید  
 صدق و کذب را معلوم نماید و میزان حق و باطل را بصدق  
 و کذب تعیین قول قرار میدهم ازاینادی لسان القدم من  
 عرشه الاعظم و یقول لمن الله اول ظالم ظلم نقطة الا ولی فی  
 ظهوره الاخری و کفر با آیات و حارب بنفسه و جادل بسلطان  
 و اشرك بذاته و الحد کلماته و اعرض عن جماله و کان من المشرکین  
 فی الواح الله من قلم القدس مکتوبا فوالله در هر وقتی از اوقات  
 که در ارض طاب و یا عراق و مواضع دیگر حرقی در اخذ این  
 طایفه مذکور میشد اخوی خود از عراق با اراف میرفتند  
 چنانچه اکثری شنیده و میدانند و این عبد و حده ما بهین  
 اعدا بوده تا آنکه از قدرت ربانی امر مرتفع شد و جمیع از  
 نفوس خود مطمئن شده از خلف ستر بیرون آمده اول کاری که  
 بان مشغول شدند قطع سدره امر بوده و چون خود را خائب  
 و خاسر مشاهده نمودند عما ارادوا بعد با اراف نوشته و اراده

خود را بارادة الله و مشیته نسبت داده با اینکه این عیب  
 حکم قتل را که مابین این فتنه شهرت تام داشت مرتفع نمود  
 و در اکثر الواع من ظلم الله جاری شده البته بنابر بعضی <sup>سیده</sup>  
 از جمله سئوال شده که مقصود از نصری که در آیات بدیهه  
 الهیه نازل شده چیست و ما نزل عن جهة العرش فی جوابه  
 این است که سوار آن بعینه ذکر میشود و در آن :  
 مقصود از نصرتی که در الواع منیعه ذکر شده معلوم احباء الله  
 بوده که حق جل ذکره مقدس است از دنیا و آنچه در اوست  
 و مقصود از نصرا این نبوده که احدی بنفسی محاربه و یا مجادله  
 نماید سلطان جلال جمیع ارض از بر و بحر آفرایید ملک  
 گذاشته و ایشانند مظاہر قدرت الهی علی قدر مراتبهم  
 و اگر در ظل حق وارد شوند از حق محسوب و من دون ذلك  
 ان ربك لعلیم وخبیر و آنچه حق جل ذکره از برای خو  
 خواسته قلوب عباد اوست که کائنات و حی صمدانیه و خزائن  
 حب الهیه اند و لم یزل اراده سلطانان لایزال این بوده که  
 قلوب را از اشارات دنیا و مافیها و علیها ظاهر نماید تا قابل  
 شوند از برای انوار تجلیات ملک اسماء و صفات پس باید  
 در مدینه قلب بیگانه راه نیابد تا دست بمقر خود شتابد  
 یعنی تجلی جمالش نه ذات و نفس او چه که لزال مقدس از  
 صمود و نزول بوده و خواهد بود پس نصرت امر الله الیوم

اعتراض با حدی و مجادله بنفسی و معاربه مع شئی نبوده و نخواهد بود بلکه محبوب آن است که مداین قلوب بسیف لسان و حکمت بیان مفتوح شود نه بسیف حدید پس رنفسی که اراده نصر الهی نماید باید اول بسیف معانی و بیان مدینه قلب خود را تصرف نماید و از جمیع ماسوی الله او را مطهر سازد و بعد بمداین قلوب توجه کند این است نصرت امر الله که الیوم از مشرق اصبح طیک اسماء اشراق فرموده اهد افساد محبوب نبوده و نیست و آنچه از قبل شده من غیر ان اللحم بوده باری الیوم باید احبای الهی بشانی در ما بین عباد طاهر شوند که جمیع بافعال خود برضوان ذوالجلال نهایت نمایند قسم بافتاب صبح عز تقدیس که اهدا حق و احبای او که منسوب باویند ناظر بارز و اموال فانیه در او نبوده و نخواهد بود چه اگر مقصود تصرف در ارض بود البته قادر و مقتدر بوده و بکلمه ای جمیع عالم را تصرف میفرمود و لکن سلطنت بسلاطین عنایت فرموده و حکمت بمقتدرسین و عرفان بمعارفین و حب قلوب عباد خود را مخصوص خود مقرر داشته و بدون آن ناظر نبوده و نخواهد بود و این هم نظر بصنایت کبری است که شاید نفوس فانیه از شئون ترا بیه طاهر و مقدس شوند و بمقام باقیه کسه رضوان عز احدیه است وارد گردند و الا آن سلطان قدم بنفسه لفسه مستغنی از کل بوده نه از حب ممکنات نفسی

با و راجع و نه از ضررشان ضرری با و واقع کل ازامکنه ترا بیسه  
 ظاهر و با و راجع خواهد شد و آن جمال قدم متوحد امنفردا  
 بر مقرر خود که مقدس از مکان و زمان و ذکر و اشاره و دلالت  
 و وصف و علو و دنو بوده مستقر و لا یعلم ذلك الا کل ذی فطن  
 بصیر" انتهى مع ذلك آنچه را خود عامل و فاعل بوده اند  
 بحق تعالی شأنه نسبت داده اند مع آنکه هر گل واضح است  
 که حق یفعل ما یشاء بوده و بر چه حکم فرماید قادر و لیس  
 لا حد ان یمتثر علیه و مع ذلك فوالذی نفسی بیده که اگر  
 راضی بضر نفسی بوده و پیشه بدک قلم الله ان انتسم  
 تشهدون و از جمله در مکاتیب خود ذکر نموده اند که این عبد  
 درس خوانده و این کلمات منزله از علم اکتسابی حاصل شده  
 چنانچه در احیان ظهور این کلمات نالایقه مذکور شد  
 چنانچه نسبت به ظهور قلم همین نسبت را داده اند و من قبله  
 بمحمد رسول الله انما یملمه بشر لسان الذی یلحدون الیه  
 اعجمی و هذا لسان عربی مبین حال نفسی در کل ایران  
 و عراق تفحص نماید تا صدق و کذب معلوم شود فویل لهم و  
 بما هم به یتکلمون ای بی خردان منبع این علوم ذات قدم  
 بوده و معین این حکم نفس الله الاعظم لوانتم من المستشقرین  
 و اگر بسمع فطرت استماع نمائید آنچه را در حین ظهور نقطه  
 جل و عزّ علما و جهال عصر اعتراضا علی الله بآن تکلم

مینمودند حال هم کلمات را استماع مینمائید فوالله یا قوم  
 انی لا کون متحیرا فی امری و ماورد علی فیالیهت ما ولدت من  
 اسی و ان ولدت مارضعت و ما صرت کبیرا ولیکن ظهر ما ظهر  
 ونزلت جنود الوحی وقضی الامر من لدی الله الواحد القهار  
 یا قوم اسمعوا قولی ثم اخروا الا حجاب ولیونکون مرایاء السعوط  
 والارضین ایاکم ان لا یمنکم شیء عن نفحات تلك الا پیام  
 تالله لن یعاد لها کتائز الا بداع ولا خزائن الا اختراع وکان  
 الله علی ذلك شهید وعلیم قسم بافتاب فلك باقی که اگر  
 امر بدست این عهد بود یک آیه مابین این قوم تلاوت نمیشد  
 چه که ناس بالمره از قطرت اعلیه الهیه منحرف شده اند  
 ولیکن الله قسی ما اراد وامنی ما شاء لا اراد المشیته ولا سر  
 لقضائه وانه بکشی حکیم واگر نه این بود که اول این  
 مملکت مضطرب ملاحظه میشد و رأینه اذن داده میشد که کل  
 بین یدی الله حاضر شوند لمشهدوا ما لا شهد احد  
 من العالمین واز جمله نوشته که مقام شمسیه در نزل مسرات  
 واقع میشود و این رتبه فوق مقامات است و از این مرآت شمس  
 مشرق سبحان الله چه مقدار ناس را جاهل فرض نموده مع  
 آنکه بسی واضح و مشهود است که خلق مرآت وجود آن بجهت  
 آن بود که حکایت از اشباح و امثال نماید و بره رزی بصری  
 واضح است که ظهور عکوس امثال و اشباح هم در اول نفسه بنفسه

تحقق نداشته و ندارد و این فقره بر هر اگهی ظاهر است  
تا چه رسد بذی بصر مع ذلك باین عبارتی که فوالله الذی  
لا اله الا هو و هیچ جاهلی بآن تکلم نمینماید در رسائل  
خود نوشته و اراده نموده باین کلمات ناس را از موجود  
و محقق اسما و صفات محروم نماید و این نیست مگر آنکه عبار  
را در محور وهم و هوی مستغرق دید و گمان نموده که آنچه  
مذکور دارد مسلما مقبول است و الا باین کلمات که کذب آن  
المهر از شمس در وسع السماء است مشغول نمیشود و متمسک  
باین شده که نقذاه بیان روح ماسواه فداه خود را در پیش  
مقام مرات الله نامیده و لذا مراتب فوق رتبه شصت است  
فوالذی انطق بالحق و اشرقنی عن افق القدس علی العالمین  
که اگر نفسی در این یک فقره تفکر نماید بر جمیع مذالب ایمن  
و مع رعا معذلع میشود اولاً اینکه آن ذات قدم بکل اسماء  
خود را موسوم فرموده اند و بکل صفات موصوف چه از اعلی  
مراتب اسماء و چه از ادنی مراتب آن چنانچه در ابتدای  
احسن القصص میفرمایند قوله جل کبریاکه  
" الحمد لله الذی انزل الكتاب علی عبده لیكون للعالمین  
سراجاً و هدایاً " حال میتواند کسی قائل شود که رتبه سراج  
فوق شمس بوده لا والله نمیگوید این سخنان را مگر نفسی که  
بر هوی تکلم نماید و بخواند در قلوب صافیة منیره شبهه القا

نماید فبئس ما هم یفعلون باری یقین دانسته که در آن سا<sup>حت</sup>  
قدس جمیع اسما در صقع واحدند چه که آن کینونت قدم  
در حینی که میفرماید انا رب الارباب و انا الارض و التراب  
در آن منظر اکبر این در دویک رتبه بوده و خواهد بود و این  
بیان الطاف ارق اصفی را قلوب مکره ادراک نخواهند نمود  
چنانچه آن جمال قدم میفرماید قوله عز ذکره قل تنزلت  
حتى قلت اننی انا ذرودون ذر مثل ما قلت اننی انا رب  
و مریب کل ذی رب لا ستغفرن الله عن کلتینهما و انی الی  
الله ربی لمن الراجسین " انتهى .

حال ای سالکان بوادی جهل و نلال که کأس حمیم نوشیده<sup>ید</sup>  
و سبیل قدس مختوم دانسته اید در نار وی محترق شده و از  
اهل رفرف اعلی خود را شمرده اید زدی حسرت که یک آن در  
حکمت بالفه رس من تفکر نکرده اید و در یک حین در امر مالک  
یوم الدین ببصر منیر توجه ننموده اید کلمات رحمن را که  
بکمال انبساط و احاطه من دون حدود نازل شده بحجاب  
نفس خود چنان محجوب نموده اید که السن عالمین از ذکرش  
عاجزند حال در این فقره ملاحظه نمائید که از نظم قدس الهی  
جاری شده میفرماید تنزل فریودم تا یقاصی که میفرمایم منسم  
ذره و دون ذره مثل آنکه فرمودم منم رب و مریب کل ربوب  
بلکه استغفار میکنم از این در دو ذکر حال ملاحظه نمائید

آن جمال قدم خود را بکل اسما<sup>۱</sup> نامیده اند معذک میتوان  
گفت که زره فوق شمس است و با تراب فوق رب الارب فانصفوا  
ان انتم من المضعفين فوالذی جعلنی مطهر ذاته ثم کینونته  
وعزه و بهائه که اگر در این کلمات مبارکه الهیه تفکر نمائید  
ابواب علوم مالا نهاییه بوجه قلوب مفتوح شود بشأنیکه دیگر  
مشطرب نشوند از اینکه فلان را با اسما<sup>۲</sup> الله نامیده یسا  
بذات الله و مرآت الله چه که جمیع اسما<sup>۳</sup> در آن ساحت  
مساوی و لا فرق بینها وکل این اسما<sup>۴</sup> با ائف خول مطهر  
نفس قدم بوده و خواهد بود مثل اینکه در این حین اگر  
جمال قدم شجری را بکل اسما<sup>۵</sup> حسنی و صفات علیا موسوم فرما  
ند لیقدر و لیس لا حد ان یعترف علیه لانه شوالمختار و ما سوا  
فی قبضته الا اقدار لا اله الا الله<sup>۶</sup> و العزیز الجبار و دیگر آنکه کل  
خلق را مرایای لطایفه نامیده اند و میفرمایند اگر سر کنند  
ان مرایا را جذبات حب الهی جذب میفرماید و اگر سر نماید  
دون حب نازل میشود بر عین آن مرایا غباری که حایل میشود  
ما بین ان مرآت و بین عرفان امر پروردگار قادر علیم بقوله  
جل و عز ان الخلق مرایا لطایفه ان یمسها حب یجذب و ان  
یمسها دون حب ینزل عینها غبار یحولن بینه و بین امر  
ربه<sup>۷</sup> انتهى اذا تفکروا یا ملا<sup>۸</sup> الفاضلین . و این بیان را  
نقدیه بیان جلت عظمته عموما فرموده اند اگر بتخصیص ناظمی

بجناب آقا سید جواد خطاب میفرماید قوله عز وجل که تویی  
 آن مرآت اولیه که لم یزل از حق حکایت نموده ای ولا یزال  
 حکایت خواهی نمود و همچنین او را علت اولیه فرموده اند  
 فوالله که این رتبه فوق کل اسماء است چه از ذات الله  
 و کینونة الله و ذکر الله و مرآت الله چه که از قبل در نفسی که  
 این رتبه را در حق رسول الله قائل شد حکم بکفرش نموده اند  
 زیرا که علت اولیه حق را دانسته اند و همچنین درباره او  
 نازل قوله جل ذکره انا جعلناک نبیا علی العالمین حال  
 باجمیع این مراتب و وعفا که فوق آن در بیان ذکرشده  
 اگر العیاذ بالله از حق اعراض نماید جمیع اقرب من آن از او  
 مرتفع خواهد شد و اگر ببصر منیر ملاحظه نمائید کل اشیا را در  
 بیان بکل اسماء حسنی نامیده اند و لکن لن یصلها الا  
 المخلصون و این کلمات ذکر میشود که در چه ندانند که او را  
 منزله در بیان مخصوص نفسی درون نفسی بوده بلکه در کل  
 ثابت ما را میله در ظل حق مستقر باشند و بعد از خروج کل  
 مبروم و مضوع و همچنین در رتبه جناب قدوس روح العالمین  
 فداه میفرمایند عز ذکره که بعد از هشت واحد از مرآت الله  
 بر مقصد خود بوده و از شدت ناراحتی الله کسی قدرت بر  
 قرب بهم نرسانده" انتهى .

حال ملاحظه نمائید که هشت واحد از مرآت الله در نفس

صبارکشان ذکر فرموده اند فتفکروا با اولی الافکار و در این بیان کنائز عظیمه مستور است و این عید مذکورند اشد خوفا من نعروا الظلم و فرعون الجاهل و ۵. مجنبن در جمیع مقامات از ظلم عز نازل که مرآت بنفسه لنفسه تحقیقی نداشته الا بتقاً بالشمس و شمس را لم یزل ولا یزال واحد فرموده اند و احدی را بیاین اسم موسوم نفرموده جز ذات قدم را در در نظهوری ممذک نوشته مقام شمسیت تحت رتبه مرآتیت است و شمس از مرآت مشرق میشوند فوالله یا قوم ما نطق عن الهوی که اگر در ۵. من قول تفکر نماید بیقین شهادت مید ۵. بد که این اقوال از جهل صرف و بغضای بحت ظاهر شده اقسامکم یا قوم بالله الذی خلقکم و سوپکم که در اول بیان فارسی ملاحظه نمائید که میفرمایند قوله عز زکره اگر مرآت بگوید در من شمس است در نزد شمس ظاهر است که شبح اوست که اومیگوید " انتهی مددک نوشته که مرآت فوق شمس است و شمس در ظل مرآتند اگر مراد از این شمس که ذکر نمود شمس حقیقت مقنود است فتعالی عن ذلك چه بیک تجلی از تجلیات شمس حقیقت صد ۵. زار مرآت اقل من حین میصوت میشوند و من دون ذلك ان المرآت خلقت لانتفاع تجلی من تجلیات الشمس علیها ان کانت عافیة و من دون ذلك یحکم علیه حکم الحجر چه که بر هر ذی بصری مشهود است

که مرایا از برای اخذ عکوس اشیا<sup>۱</sup> خلق شده اند چنانچه ذکر شده و اگر مقصود شمس اسما<sup>۲</sup> و دون آن بوده این مخصوص بنفسی نه چه در کل این شمس موجود و بظن رصنه فی حین الذی قدر الله له و من فتح عین فؤاده ليشهد فی کل ذر شمساً ثم فی ذه الشمس شمساً ثم فی شمس الشمس<sup>۳</sup> بحيث لا نهاية لها ولكن حکمة الله ذکر این مقام ننموده لئلا یزل اقدام السارفين فیما لله یاقوم من ذال الظلم الذی ورد علی جمال القدم من الذی یفتخر ان یقوم بین یدیه فلما اشتهر اسمه کفر بالله المهیمن القیوم و چون ظهور قبلم عالم بود بر اینکه مرآت در ظهور محمد دعوی شمس مینماید لهذا این حکم از قلم عزّ سعد و ریافت و بشأنی در بحر کبر و غرور مستفراق شده که بکلمات قبلم در علو شأن خود تمسک جست و بر منبج و معدن و مظهر و موجد و منزل آن معرض شده فی عهد اللقوم الطالمین و همچنین خود را شجره عظیمت نامیده فوالله جمیع این کلمات نظر بآن است که ناس را احق یافته و اگر از شجره عند الله محسوب شود من شجرة التي ینبئ لها ان تقع و تلقی فی النار الا بان یتوب الی الله ویستغفر عما فعل و یكون من التائبین و بر جمیع واضح است چه از مهاجرین این ارض و چه بر فطن بصری که بهیשראלه در امور ناظرند که این کلمات غروریه از لسان مجعوله کنده شرکیه جاری نشده مگر

آنکه چون این شمس بدیع ابداع اعلی را از افق فجر بقاء السع  
 و بنفسه اننی انا حق فی افق الابهی بین ارض و سما ناطق  
 دیده لذا تصدیق نموده و من حیث لا یשמع باین کلمات  
 تکلم کرده که شانی فوق شأن الله از برای خود ثابت نماید  
 و هذا لم یکن ابد الا ان ما دونه مخلوق بالمره و منجم کل  
 بارادته و متحرک باندته و ما بعده الاعدیه و رعیتیه و خلقیه  
 و بریهته و عبادیه الیکون فوق شأن الله شأن لیشتبه احد  
 لنفسه و انه تام بنفسه لنفسه فی علو نفسه مقام الذی لاله  
 فوق ولا تحت ولا یمنی و لا یسار و لا امام و لا خلف و انه قد  
 خلق الجهات لا من جهة بمشیتیه و الاشیا لا من مشال  
 بارادته و انه لخالق کل شأن و منزل کل امر و یستحق لدونه  
 بان یفتخر بنفسه و انه لا یفتخر باحد من الموجودات و انه  
 له و السقدر المنزه المقتدر المطاع . ای قوم بشنوید ندایم  
 را و هر چه عالم وارد نیاید آنچه را که در کل الوان ممنوع شده اید  
 تالله این است ید قدرت منبسطه الهیه که احاطه فرموده کل  
 من فی السموات و الارض را و این است لسان حقیقت ربانیه که  
 بر اعلی سدره عز احدیه تغنی میفرماید و این است قلم قدم که  
 در ایام و لیالی بحور اسرار و معارف الهی از اوجاری و ساریست  
 و این است مخزن لثالی حکم بالفه و معدن علوم الهیه و لیهزل  
 و لا یزال در افاضه بوده و خواهد بود زینهار که خود را از شحات

فضلش محروم نمائید و متابعت در نفس بی بصری را واجب  
 مشرید و همچنین در رساله خود مذکور داشته که بمحضر  
 دانستن چند کلام و عبارت مهمی این دعویها نموده و مقصود  
 از این کلمات مزخرفه این است که قدس صمدانی بوده فوالذی  
 تفسرد بالقدرة والاقتدار که در کل لیالی و ایام مثل آنکه  
 معلمین اطفال را حروف هجائیه تعلیم مینمایند بهمان قسم  
 در تعلیمش جهد بلیغ مبذول شد فیالیت فومی یعلمون ماصفر  
 حد و حقرشأنه و کثر غروره و کبر قوله و این بهره رذی بصری  
 واضح و سبب آن است احتیاج بذکر و تفصیل نداشته و ندارد  
 و از جمله نسبت داده که این عبد نسبت بنقطه اولی بخلاف  
 ادب تکلم نموده و حال اینکه این عبد ناطق است در ماهین  
 سموات و ارض باننی امانفسه و ذاته و روحه و هیکه و بهائیه  
 ومع ذلك چگونه میشود بآن جوهر اعلی و سازج ایهی روح من  
 فی صالت الیقین فداه بخیر رضا الله تکلم نمایم باری بعینه  
 مثل ملا الفرقان که در اول فجر ظهور نسبت میدادند که این  
 طایفه حب ندارند که شاید باین مزخرفات عباد را از عرفان  
 نفس الله فی یوم المعاد محروم نمایند چنانچه نموده و مینمایند  
 الا لعنة الله علی المقرین با آنکه جمیع عالم را آثار بدیهه  
 احاطه نموده و جمیع اهل بیان بر این شاه دوگواهند و  
 معادل ما نزل فی البیان از این ظهور بدیع نازل و از اهل بیان

نفسی نه که اشرالله نزدش موجود نباشد و من دون ذلك آنچه در این ارض موجود کتاب از تحریرش عاجز مانده اند چنانچه اکثری بی سواد مانده مع ذلك نوشته بمجرد عبارت فهمی و چهارگانه این دعویها نموده اند حال شما انصاف دهید قولی که گذشت مثل شمس در وسط السماء مشرق و لایح و واضح است مع ذلك بچه جرئت و جسارت تکلم نموده اگرچه فوالله الذی لا اله الا هو که این عهد ابتدا اراده نداشته که آنچه از سما مشیت بدعا نازل شده به بلاد اشتهار یابد چه که انظر مطمئن به بسیار قلیل مشاهده میشود که قابل ملاحظه آثار الله باشند لذا لزال مستور میداشتم و چه مقدار آیات الله که در عراق نازل و جمیع در شط محوشد و حال معادل صد هزار بیت در این ارض موجود و هنوز سواد نشده تا چه رسد بجلد چه که این امور متعلق بخود نمائی بوده لزال این عهد از او مقدس بوده و خواسته بود و چند مرتبه بعضی خواسته که آنچه موجود است مجلدات نموده باطراف ارسال دارند و هنوز از آن داده نشده اند چنانچه نقطه اولی روح ماسواه فداه خود بنفسه اعتنا باین امور نفرموده و فرموده اند که بعد باحسن نظم منظم شود و میفرمایند عز ذکره :

"فطوبی لمن ینظر الی نظم بها" الله ویشکر ربّه فانه یظهر  
 ولا مرد له من عند الله فی البیان " انتهى .

و همچنین از قبل رسول الله بعد از ارتقا آن ذات قدس  
قرآن جلد شد و من قبله انجیل و با آنکه آیات عزّ قدس  
شرق و غرب عالم را احاطه نموده باین کلمات تشبیه بسته اند  
و چهار کلمه تعبیر نموده اند چنانچه اعمال حج در سنه قبل  
متمم از قلم عزّ صدور یافت و معذک ارسال نشد مگر یک  
سوره که بسوره حج مصروف است هرگز این عهد در اشتهار  
اینگونه امور اوقات صرف ننموده و نخواهد نمود شأن نزول  
شأن حق است و انتشار شأن خلق و آنه لنا شر امره بیست  
الناشرات من ملائكة المقربين لا بد از خلف سرادق عصمت  
رہانی عبادی روحانی ظاهر شوند و آثار الله را جمع نمایند  
و با حسن نظم منتظم سازند و خدا حتم لا ریب فیہ و دیگر  
آنکه بعضی عبارات نوشته اند و نسبت بنقطه بیان روح ماسواه  
فداه داده اند هذا کذب صراح و حینئذ یبرء نقطۃ البیان  
منهم و من کلماتهم و کان الله یشهد بذلك ان انتهم  
لا تشهدون و چه مقدار با سماء افتخار نمایند و الله الذی  
لا اله الا هو که شبه این نفوس در ابداع دیده نشده شب و روز  
اوقات صرف نموده که کلمه ای در کتاب الله بیابند و بخود  
تفسیر نمایند و این عهد در حین تفریق از اخوی یک جمع  
از خطوط و دوائر و هیاکل که بخط نقطه اولی بوده نبرد  
اخوی فرستادم و پیغام نمودم که چون تو بسیار مایلی که بعد از

امراض از حق باآثار آن افتخار نمائی لذا نزد تو ارسال شد که این همیاکل را بجهت بعضی از اهل دیار مختلفه ارسال داری و اظهارشان نمائی و یا آنکه هر نفسی نزدت حاضر میشود انتشار دهی چنانچه الیوم بهمان عمل مشغولی و بلکه بعضی کلمات سجموله خود را بآن کلمات منضم ساخته لعل یزل بها اقدام العارفين باری ای عباد از این مراتب چشم بردارید و دل را مقدس نمائید چه که الیوم فضلی ظاهر شده که در یک یوم ولیل اگر کاتب از عهده برآید معادل بیان فارسی از سماء قدس ربانی نازل میشود و كذلك بشأن الآیات علی لسان عربی بدین فاحضروا بین یدی العرش لتشهدوا بعیونکم و لا تقلوا کلمات اللّٰه بکلمات دونه و تكونن علی سیرة منیر یا قوم فاشهدوا بماشهد اللّٰه و لا تلتفتوا الی دونه و لا تكونن من المرهبین شهد اللّٰه انه لا اله الا هو و ان نقطة الا ولی عبده و بهائه كذلك نزل من قبل من قلم اللّٰه العلیّ العظیم و اگر بمعنی همین آیه بتمامه فائز میشدید ابد از صراط اعظم الهی محتجب نمیگشتید چنانچه الیوم اکثری از اهل بیان شهادت میدهند و چون باین اسم مبارک میرسنسد اذا تسود وجوههم و تضطرب قلوبهم و نزل اقدامهم و یكونن من العتوقفین تالله الحق هین علی نزد حق مقبول نه مگر اقرار باین اسم مبارک مطهر فطوبی للذاکرین و للراسخین

و دیگر آنکه در رسائل افتخار نموده که جناب طاهره و عظیم  
 با و مدعن شده اند اگرچه این عبد افتخار باینگونه امسور را  
 مفقود صرف و معدوم بحت میسر و این نه از فرور و استکبار  
 است چه نه این عبد در خود شانی ندیده و نخواهد دید  
 و لکن نظر بانظهار شأن الله ذکر شده چه که کینونات حروف<sup>ت</sup>  
 باصلها و اسرها بقولی مبعوث بوده و خواهد بود حق  
 را لایق نه در اثبات ظهورش بغير نفسه و ما یظهر من عنده  
 استدلال فرماید چه کل دلیل بانتسابه الیه محکم بوده و  
 خواهد بود و کل سبیل بنسبتہ الیه مستقیم و لکن چون نام  
 ضعیف مشاهده میشوند و غیر بالغ لذا این عبد ذکر مینماید  
 که آنچه از کلمات الهی که مخصوص این امر نازل شده خارج  
 از احصای این نفوس بوده و خواهد بود و اگر تاس ببصر الله  
 ناظر باشند همین یک بیان نقطه بیان جل شأنه جمیع را  
 قافی است که میفرمایند اننی انا حق فی الافق الا بهی  
 چنانچه الیوم از افق ایهی ظاهر و لایق و مشرقند و حینشند  
 یسمع و یری کل ما یقال و یرتکب به الخلائق اجمعین و من دون  
 ذلک شهادتیکه در الواح ذکر فرموده اند و جمیع را بقرائت آن  
 امر نموده اند دلیل واضح لمن کان ناظر ایهین الله ربه  
 قوله تعالی شهد الله انه لا اله الا هو وان نقطة الا ولی  
 عبده و بهائه و این آیات دلیلی است واضح و برهانی است

قاطع ولكن لا يزيد المتوهمين الا خسارا چه كه متوهمين جميع  
 آيات را بوجه م تفسير نموده اند و همچنين مي فرمايد عز ذكره  
 و اننى انا العرش اليها بالحق الا كبر قد كنت فوق مطالع  
 يا قوته السيال فوق الطور ومقصود حق در اين آيه منزله  
 مباركه اگر تفكر رود بر علو ظهور ارفع اضع اقدم مطالع ميشويد  
 و همچنين مي فرمايند قوله عز شأنه ولقد خلق الله في حول  
 ذلك الباب بحورا من ماء الاكسير محمرا بالدهن الوجود  
 وحيوان بالثيرة المقصود وقد رآ الله له سفنا من يا قوته  
 الرطبة الحمراء ولا يركب فيها الا اهل البها باذن الله  
 المولى و والله قد كان عزيزا وحكيما حال سفن يا قوته رطبة  
 حمرا بر بركبها جارى وسار است اي اهل بها مقطوع  
 از ماسوى الله شده در فلك احديه وسفينه عز با فيه در آئيد  
 وراكب شويد كه بر نفسى كه تمسك جست باين فلك عند الله از  
 اهل اثبات و نجات و عليين و رضوان مذكور و در كه تخلف نمود  
 از اهل نار و دلاك و سجين و او به محسوب زينهار دين  
 را بدنيا ردهيد و يوسف عز احديه را بالا دنيا و آخرت  
 مبادله نماييد عن قريب آنچه مشهود مفقود خواهد يديديد  
 پس بكمال جهد واجتهاد بظل رب الايجاد بشتاييد كه  
 ممكن امنى جز ظلمت نبوده و نخواهد بود وقوله عز كبرياءه  
 واما الغلام فهو من نار شجرة الخضراء الموقدة من هذا

العالمین الصغیرا قد قتلناہ فی ۵۰ یکل المرثی لما قد قدر اللہ  
 فی الكتاب حیثاً من ابویہ فخشینا ان یرمقہما خلال النار  
 فی جمال البہاء طغیاننا بلاعظما حال ہستی واضح است کہ  
 کل براین جمال اطہر انور ابہی طفیان نمودہ بشأنیکہ  
 جز علم اللہ احدی محصی آن نہ وکاش بطغیان واستکبار کفا<sup>یت</sup>  
 سینمودند بلکہ در کل حین در انہدام بیت اللہ وحرمتہ  
 مشغول بودہ و خواہند بود ولکن لا یسکن قلوبہم الا ہشرب  
 دمی بعد الذی خلقنا ۵۰ م و حفظنا ۵۰ م لا علا امری ونصیرۃ  
 جمالی فلما اشدّ ظہرہم وجدوا الاطمینان من انفسہم  
 قاموا علی قتلی بطغیان عظیم فلما بلغت الی ذلک المقام  
 نار المناد عن خلف سرادق البقاء ان یا قلم الاعلی لا تجمل  
 امرک محدوداً بذکر دون ذکر قل تاللہ قد نزل البیان کلسہ  
 لا مری البدیع المزیع ولولا ک ما نزل حرف من البیان ولا صحائف  
 عزّ کریم دع الموتی لان الذینہم ما امنوا بک اموات غیر احباء  
 لا یسمعون ولا یمقلون ولویلقی علیہم کلمات الا ولیس  
 والاخرین والذین احیاء ۵۰ م اللہ بک اولئک فی حبک فرثوا کل  
 الکتب ولن یحتاجوا بشئی سواک لان ظہورک بنفسہ جملہ  
 اللہ حجّۃ علی العالمین فلما سمعت النداء اکتفیت بحارقم  
 من اصبع قدس منیر باری آیات عزّ احدیہ دراین اسم  
 وظہور زیادہ از آن است کہ احضاء توان نمود و ممذک این

همچو رعا ع این اسم مبارک را بارض طا تفسیر نموده اند چه که حضرت اعلیٰ روح ماسواہ فداه اورا از ارض بہا نامیدہ و آنقدر شمعورند داشته کہ ادراک نمایند کہ مقصود حضرت آن بسودہ اخبار فرماید از طہور جمال مقدس در آن ارض ای ارض ہمیشی علیہا البہاء و سکن فیہا ذال اسم المشرق الضیاء چنانچہ این اسم مبارک را در کل مراتب اسبق از دل اسماء ذکر فرمودہ و همچنین در دعای قبل ملاحظہ نمائید کہ اقدم اسماء این اسم مبارک ذکر شدہ بقولہ اللہم انی اسألك من بہائك باہاء و همچنین شہور کہ با اسماء جدید نامیدہ اند اول آنرا ہاین اسم منسوب فرمودہ اند درہ رشتی اگر ملاحظہ نمائید احسن آنرا ہاین اسم مذکور نموده اند و معذلك ملاحظہ نمائید کہ بغضا بچہ رتبہ رسیدہ کہ این اسم مبارک را بارض تفسیر نموده اند کہ ذرة من ترابہا خیر منہم و من ذواتہم و حفايقہم فاق لہم و بما فی صدورہم من نار الحسد و البغضاء و یحرقون بہا فی کل حين ولا یسرعرون .

و دیگر جناب قدوس جل ثنائہ الواحی چند در ارض بدشت مرقوم فرمودہ و ارسال داشتہ ابدا این عبد اظہار نمود ہواز جملہ در این امر بدیع اخبار فرمودہ اند تصریحاً من غیر تلویح قولہ جل ثنائہ و اذا اظہر الرب سرّاً من افق البہاء فسی ارض او ادنی فقد کان ذلک الطالمة المتلاممة من نقطة

البهاء طرزها واذ اقامت السموات الجذبية با سطر العر  
 السطريه فذلك من امرنا لا من عمل السماء قد كان طلوعها وأن  
 الوان مبارکه الآن موجود است و جميع در ذکراين امر باصرح  
 کلمات شاه وگواه فوب المرش والما که حيا مانع است  
 از ذکر این کلمات چه که این عبد لا زال اراده ننموده که  
 بکلمات قبل شانی از برای خود ثابت نماید لان شانی شانه  
 وانه مشهود فی سدل سماه الا استقلال و ما من ذی بصیر  
 الا وقد يشهد ویری و للمصيا لیسر له من نصیب قل تاللمسه  
 شانی شأنه و قدرتی قدرته و سلانی سلانیه و طهره  
 حجتی و ماجری من قلمه برهانی کما ان ظهوری حجتی  
 و ماجری من قلمی برهانی ولکن نظر بحفظ عبادنا بالسخ  
 تحریر میشود و از جمله نقطه جذبیه جناب دایا علیها بسم الله  
 الا بهی مدتها با این عبد بوده و آنی لقا این غلام بطک دنیا  
 و آخرت مبادله نمینمود و ما ارادت ان تفارق عنی اقل من آن  
 ولکن قضی ما قضی و چه مقدار از آیات و اشعار که در این امر  
 بدیع ذکر فرموده از جمله در وصف طالمت اعلی غزلی گفتسه  
 ویک فرد آن اینست :

گر براندازد بها از رخ نقاب

صد هزاره همچون ازل آید پدید

و همچنین در دون این عهده م بسیار وصف نموده و فوق جمیع

این بیانات کتاب مکنون نقطه اولی روح ماسواه فداه که کل  
 در این امر بدیع نازل شده و از انظار مستور گشته از خدا  
 بخواهید تا بان فائز شوید فوالذی نفسی بیده که اگر  
 مدعی جمال الهی الیوم از اینگونه دلائل در کتاب خود مذکور  
 نمیداشت و تمسک نمی جست که باین ادله سبب اضلال خلق  
 شود هرگز این عبد باین ادله استدلال نمینمود بسیاری  
 ای عباد ندای علیّ اعلیّ را در ظهور اخرای او بشنوید و  
 جمیع این دلائل را از قلب محو نمائید چه که اگر بکلمات و  
 اشارات و صحف و کتب در این ظهور بدع رحمانی تمسک  
 جوئید اهدا بجهوهر عرفان اَلَمَلَمَتِ رَحْمَنٍ وَ سَلَطَانَ امْکَانَ فائز  
 نخواهید شد بلکه ناظر باشید بهمان حجّتی که نفس نقطه اولی  
 جلّ و عزّ بان اتیان فرموده و امر خود را ثابت نمود و همچنین  
 از قبل آن جمال قدم محمد رسول الله و من قبله این مریم و من  
 قبله کلیم فوالذی نفسی بیده که یک حرف از آیات الله  
 اعزّ است نزد این عبد از کل من فی السموات و الارض و اینک  
 ذکر شده که در حین ظهور ناظر بکلمات و اشارات و دلالات و  
 اسماء و صفات نشوید این حکم است که خود نقطه اولی روح  
 ماسواه فداه فرموده و مقصود آن جمال الهی آنکه مباد در حین  
 ظهور اهل بیان بمثل اهل فرقان با حدیث و آیات تمسک  
 جویند و بمظهر و موجد و منزل آن اعتراض نمایند . بسیاری

اگر قدری در این ظهور ابداع اضع تفکر نمائید بر اسرار لا یحصی  
 مطلع شوید و مشاهده نمائید که از اول ابداع تا حین چنین  
 ظهوری ظاهر نشده اگرچه نظر بخدمت استمداد اعداد اسباب  
 منع هم موجود لیفصل به الجوهر عن المرکز والروح عن  
 الطین تالله الحق الیوم اگر ذره ای از جوهر در صد ذره  
 سنگ مخلوط باشد و در خلف سهمه ابحر مستور آینه  
 دست قدرت الهی اوزا ظاهر فرماید و آن ذره جوهر را از او  
 فصل نماید . ای قوم نسمة الله در بوب است و روح الله  
 در اهتزاز و جذب الله از افق مشرق جمال رحمن طالع  
 سراز نوم نفس و وون بردارید و مشاهده کنید که چه ظاهر شد  
 در ابداع زمینهار گوش بمزخرفات قوم مدید چه که الیسوم  
 اگر سماع ظاهر ریافت شود میشنود از این دایفه آنچه از اهل  
 فرقان می شنید و آنچه از اهل توریة و انجیل استماع مینموسود  
 و من دون اقوال بلکه همان افعال را بمینه ببصر طاهر و باطن  
 مشاهده مینماید چنانچه الیوم کسی که بنفس حق محاربه  
 نموده و استکبر علی من خلقه در کلماتش مذکور داشته که اگر  
 حق ظاهر شود چه از اهل بیان وجه غیر آن چه عبد و چه  
 حر چه سیاه وجه سفید این عبد مطایع است حرفی ندارم  
 حال ملاحظه نمائید این سخن را در وقتی میگوید که در همان  
 حین بمحاربه با جمال الله مشغول است و در کمال اعراض